

مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه

ناصر نبیلی

دوستان عزیز؛ عنوان این سخن یکی از جلوه‌های حیات حضرت بهاءالله؛ یعنی مناسبات و روابط آن حضرت با صاحبان اندیشه و خرد است. همان گونه که می‌دانیم هر وقت از آن حضرت یاد می‌کنیم در واقع از نفس (خرد) داریم سخن می‌گوئیم، چرا که ایشان در مواضع متعددی از آثارشان، وقتی که از خویشان سخن می‌گویند خود را مظهر خرد می‌نامند، مثلاً آن جا که می‌فرمایند «حضرت موجود می‌فرماید: زبان خرد می‌گوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ‌نه؛ از هر چه هست بگذرید و مرا بیابید؛ منم آفتاب بینش و دریای دانش...» (دریای دانش، ص ۲۳) و در حقیقت خود را مظهر بینش و دانش می‌خوانند، زیرا که مظاهر مقدسه، در حقیقت در مقام عقل اول، اول صادر از حق هستند و بدیهی است که با خلق خود و بخصوص اندیشمندان و علمای حقیقی، مناسبات و تعلقات خاصی دارند. همچنین این حقیقت که بعضی از صاحبان اندیشه در همه عرصه‌های آن در واقع ملهم از ادیان الهیه بوده و در دامان این ادیان پرورش یافته اند خود به چنین مناسباتی اهمیتی خاص و فوق‌العاده می‌دهد.

در این دور مبارک در موارد متعددی در آثار الهی بیاناتی را زیارت می‌کنیم که با آن چه که صاحبان اندیشه در ادوار گذشته گفته اند شباهت زیاد داشته و حتی در برخی از موارد بر آنها انطباق دارند و البته این خود نشان از منبع و منشأ مشترک آثار الهیه با آن چه که صاحبان خرد از ادیان گذشته اخذ نموده اند دارد. پس عجب نیست که فی‌المثل وقتی یکی از حکمای الهی مانند افلاطون در بیش از دوهزار و پانصد سال قبل خلاء (مطلق) را محال می‌داند، حضرت عبدالبهاء هم در بیانی بفرمایند (لان الخلاء محال)، چرا که به فرموده جمال ابهی^۱ در لوح حکمت؛ حکماء قدیم هم حکمت را از انبیاء الهی اخذ نموده اند. بنابر این میتوان گفت که مناسبات مظاهر الهیه با حکمای الهی و اندیشمندان حقیقی مناسباتی با خویشاوندان خویش است.

در اینجا باید به نکته مهم دیگری هم اشاره نمود و آن عبارت از این است که «نطق» یا اندیشه به قول اهل منطق (فصل قریب) نوع انسان از «جنس قریب خود» یعنی حیوان

است و انسان بودن انسان و خاص بودن او مبتنی بر این معنا؛ تنها به اندیشه او است و البته اندیشه ثمره و دیعه الهی، یعنی روح انسانی، است و به همین جهت است که مولوی میفرماید:

ای برادر تو همه اندیشه ای مابقی تو استخوان و ریشه ای (دفتر دوم؛ بخش ۹).

اما در این دور مبارک و ظهور کلی الهی یعنی در دورانی که مقدر است «عقل» به رتبه بلوغ خود برسد و با وجود بستری از اندیشه که طی قرن‌ها گسترده شده و میراث عظیم فرهنگی که از گذشته فراهم گردیده و در دورانی که طبق حدیث شریف بیست و پنج حرف باقیمانده از علم و دانائی مکشوف می‌گردند و به فرموده حق دریای دانش به موج آمده است، تصور بلندی و فخامت جایگاهی که صاحبان اندیشه در سال‌ها و قرون آتیه دارند بسیار دشوار و دور از دیدگان و ابصار می‌باشد و بی تردید آثار پر شماری که از جانب طلعات مقدسه نازل گردیده و همچنین تیینات و توقیعات حضرت ولی امرالله منابع بسیار عظیمی هستند که طی قرون متمادی صاحبان خرد را مجذوب خود نموده و بستر بسیار وسیعی را برای تفکر و اندیشه فراهم خواهد آورد.

اما جدا از روابط و مناسبات جمال ابهی^۱ با صاحبان اندیشه به عنوان نفس خرد و منشأ و مصدر آن، در رتبه بشری هم آن حضرت از این بابت جایگاه خاصی را دارند، چرا که متعلق به خاندانی بودند فرهیخته و ادب‌پرور و دوستدار هنر و صاحب اندیشه، و اشرافیت خاندان میرزا بزرگ نوری و احترامی را که این خاندان محترم در میان بزرگان و فرهیختگان کشور داشتند بیشتر ناشی از همین مراتب علم و هنر و حکمت ایشان بود که آن حضرت در رتبه بشری نیز به عنوان میرزا حسین علی نوری و میراث‌دار بزرگواری فرهنگی این خاندان به اکمل ما یمکن از آن برخوردار بودند.

مناسبات جمال ابهی^۱ با صاحبان اندیشه را می‌توان در دو گروه جدا مد نظر قرارداد؛ اول اندیشمندانی که متعلق به ادوار گذشته بودند و در ایام حیات عنصری آن حضرت نمی‌زیستند، مانند حکما و عرفا و ادبا و هنرمندان دوران گذشته؛ که مناسبات آن حضرت را با آثار ایشان باید مد نظر داشت؛ دوم صاحبان اندیشه که در ایام جمال مبارک زندگی می‌کردند و حیات داشتند و یا به زیارت آن حضرت نائل گردیده و به شرف معاشرت با مهبط وحی الهی مشرف بودند؛ مانند مخاطب «چهار

وادی» و بعضی دیگر از عرفای کردستان عراق؛ و یا آن که این مناسبات به واسطه مکاتبات فی مابین با آن حضرت حاصل گردید.

در این جا باید به این نکته مهم اشاره نمود که مناسبات حضرت بهاءالله با اندیشمندانی که در دوران حیات ایشان میزیستند و هم‌دوره آن حضرت بودند طبیعتاً تحت تأثیر مناسبات حضرتشان با اندیشمندان و متفکرین ادوار گذشته در حوزه‌های مختلف اندیشه مانند عرفان و فلسفه و کلام و علم و هنر؛ و البته حوزه دین که در بر دارنده همه اینها است؛ بود و این همه را می‌توان در آثار آن حضرت یا به صورت اشارات و خطابات به این اندیشمندان مثلاً اهل حکمت و عرفان ملاحظه کرد و یا در مورد شعرا؛ در قالب نقل بعضی از اشعار ایشان در ضمن آثار الهیه مشاهده نمود.

مطلب دیگری را که به طور کلی در رابطه با مناسبات آن مظهر امر الهی با میراث اندیشه بشری در شروع کوری که خود مؤسس آن بودند؛ باید بیان نمود که بر مناسبات ایشان با اندیشمندان تأثیرگذار بود. این بود که آن حضرت در آغاز این کور، در یک خانه‌تکانی تمدنی بعضی از این دست‌آوردهای میراث گذشته تمدن بشری را عیناً به طراز قبول مزین داشتند و حتی به تجلیل آنها پرداختند و برخی را اصلاح و تعدیل و تعمیر فرمودند و تعدادی را بکلی مردود شمرده و کنار گذاشتند. و در عین حال در طریق تفکر و مسیر اندیشه؛ طریقی بدیع و طرحی نو در انداختند که به نحو بی‌سابقه ای هادی و راهنمای اندیشمندان و الهام‌بخش آنان در طی قرون آتیه در همه حوزه‌های اندیشه خواهد بود.

نکته ای را که در رابطه با مطلب اخیر باید گفت آن است که جمال ابهی^۱ در مناسبات خود با اهل خرد در زمان حیات عنصری خود و در طی آثار خود خطاب به این اندیشمندان است که مناسبات خود را با صاحبان اندیشه در گذشته را؛ توضیح و تشریح می‌فرمایند و تکلیف آیندگان را در این خصوص مشخص می‌نمایند.

در اینجا حتماً باید به این مطلب اشاره نمود که این تعیین تکلیف در ارتباط با میراث گذشته را نه تنها در آثار خود آن حضرت، بلکه در الواح و رسالات صادره از یراعه مقدسه حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله نیز میتوان ملاحظه نمود. به یاد داشته باشیم که جمال قدم در زمان حیات خویش به فرزند برومند خود دستور صدور دو اثر مهم را صادر فرمودند؛ یکی در زمینه عرفان و به لسان طریقت، یعنی «تفسیر حدیث کنت کنز»، و دیگری در زمینه یکی از شاخه‌های حکمت عملی (سیاست)، یعنی «رساله مدنی». هر چند که همه تینینات حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله بر آثار حضرت بهاءالله را باید مبین مناسبات جمال ابهی^۱ با

صاحبان اندیشه دانست؛ اما صدور دو اثر مذکور که در زمان حیات آن حضرت و تحت هدایت مستقیم خود ایشان از قلم حضرت عبدالبهاء نازل گردیدند در این میان جایگاه خاصی را دارند.

مطلب دیگری را که در خصوص مناسبات جمال ابهی با صاحبان اندیشه باید بیان نمود و به آن پرداخت؛ رفتار و سلوک آن حضرت و جنبه‌های مختلف این رفتارها و روش‌های رفتاری با شماری از آنان است که با ایشان ملاقات نموده و حتی برای دورانی با آن حضرت معاشرت و یا مکاتبه داشتند. مهر و صمیمیت فوق‌العاده نسبت به آنان؛ بنده‌پروری که از جنبه‌های ربانیت آن حضرت بود؛ مماشات جمال ابهی با این گونه نفوس؛ و سعی در پیراستن ایشان از باورها و تعلقاتی که می‌توانست مانع آنان از رسیدن به مقصد حقیقی حیات، یعنی عرفان مشرق وحی، شود را می‌توان از جنبه‌های مختلف سلوک و رفتار آن حضرت با چنین نفوسی دانست؛ که سعی می‌شود در ادامه این سخن تا حد امکان به این موارد مد نظر قرار گیرند.

در ایام اقامت در طهران، گذشته از مناسبات آن حضرت با مردم عادی، ایشان به مناسبت پیشینه خانوادگی در دستگاه وزارت، با بیشتر بزرگان و کسانی که مناصب عالی‌دولتی و درباری داشتند در ارتباط بودند، ضمن این که از مراکز قدرت به شدت دوری می‌گزیدند، و چنان چه مشهور است مناصبی را که به ایشان پیشنهاد نمودند نپذیرفتند. اما این گونه نفوس احترام آن حضرت را تا حدود زیادی رعایت می‌نمودند و ایشان نیز روابط احترام‌آمیزی با این صاحبان مناصب داشتند. حتی می‌توان گفت که تبعید جمال ابهی به کربلا نیز تبعید محترمانه‌ای بود و صدر اعظم از آن حضرت تقاضا نمود که برای مدتی ایران را ترک گویند. پس از بازگشت از کربلا و هنگامی که میرزا آقاخان نوری سمت صدر اعظمی ایران را داشت، احترام زیادی را برای آن حضرت قائل بود و حتی هنگامی که واقعه رمی شاه اتفاق افتاد برادر صدر اعظم از طرف او میهمان‌دار هیکل مبارک بود و شگفت آن که همان صدر اعظم بود که حضرتشان را از واقعه‌ای که رخ داده بود و خطری که ایشان را تهدید می‌نمود با خبر نمود؛ در حالی که به عنوان صدر اعظم مملکت، شاید بسیار طبیعی بود که خود وی نسبت به دستگیری آن حضرت اقدام نماید و به این مناسبت نزد شاه تقرب یابد. لذا با توجه به آن چه که گفته شد مناسبات حضرت بهاءالله با بعضی از اهل سیاست یکی از مواردی است که در این سخن مورد توجه قرار می‌گیرد.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان

درباره مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان، جای آن دارد که ابتدا به نقطه نظرگاه آن حضرت به این حوزه از اندیشه توجه نمائیم و نظر اندازیم. نخست این مطلب که آثار اولیه حضرتشان چه در ارض طا و چه در سلیمانیه و چه در بغداد تماماً به لسان طریقت و مطابق مشرب اهل عرفان نازل گردیده شایان توجه فراوان است، هرچند که دیدگاه‌های آن حضرت در آثار عرفانی ایشان، در مواردی اساسی چون «نظریه وحدت وجود» تفاوت بنیادی با نظریات عرفای اسلامی دارد؛ اما در موارد متعددی نیز در آثار مبارکه نشانه‌های همراهی و تأیید جمال ابهی را با نظریات ایشان که البته مأخوذ از برداشت صحیح ایشان از وحی الهی است را ملاحظه می‌کنیم. لذا چنین دیدگاهی نمی‌تواند در مناسبات آن حضرت با اهل تصوف و عرفان بی تأثیر باشد.

هم چنان که می‌دانیم مرادوات حضرت بهاءالله با این گروه از صاحبان اندیشه درحقیقت در ایام توقف ایشان در سلیمانیه آغاز گردید. بعد از اقامت اولیه در بغداد و پس از مدت کوتاهی بود که آن حضرت بنابه دلایل و حکمت‌هایی که در لوح «مریم» و دیگر آثار ذکر گردیده به کوه‌های سلیمانیه پناه بردند و مدتی در آنجا در غاری عزلت‌گزیندند و همان‌جا بود که در اثر رویائی که یکی از مشایخ سلیمانیه از اهل تصوف مشاهده نمود، راز بزرگواری جمال جانان تا حدودی برای مشایخ آن سامان آشکار گردید و یکی از ایشان به نام شیخ اسمعیل که شیخ طائفه خالدیه بود از ایشان تقاضا نمود که حضرتشان به سلیمانیه تشریف برده و در آنجا اقامت‌گزینند و آن حضرت این تقاضا را به طراز قبول مزین فرمودند و البته نفس قبول این تقاضا از جانب جمال ابهی و ترک عزلتی که خود برای خود مقرر فرموده بودند، به تنهایی نشان از اهمیت مناسباتی عطوفت‌آمیز و مهربانانه‌ای دارد که آن حضرت با این گروه از صاحبان اندیشه داشتند. آن حضرت ابتدا در مسجد و یا حسینیه‌ای اقامت‌گزیندند و سپس شیخ مذکور از ایشان تقاضا و خواهش نمود که به خانقاه طایفه خالدیه بروند و حضرتشان آن خواسته را قبول فرموده، در خانقاه شیخ و مرکز آن طائفه در حجره‌ای استقرار یافتند (نقل از ظهورالحق، ج ۴، ص ۱۴۶).

با مطالعه شرح وقایع پر رمز و راز دوران اقامت آن سلطان ازلیه در شهر سلیمانیه جنبه‌های شگفتی از مناسبات ایشان با اهل تصوف و عرفان بر ما مکشوف می‌گردد. در ایام توقف در سلیمانیه هنگامی که بیش از پیش مراتب عالیه روحانیه و فضل و کمال ایشان آشکار می‌گردد، موجب می‌شود که طلاب علوم دینییه «اهل تصوف» به

اتفاق شیخ خالد به حضور مبارک شتافته، حوزه درس آراسته و درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب «فتوحات مکیه»، یکی از آثار مهم «محبی الدین عربی» را از ایشان بنمایند. جمال ابهی این تقاضا را قبول فرمودند. لذا طلاب هر روز ورقی از کتاب مذکور را می‌خواندند و آن حضرت مطالب و معارف آن را شرح و بسط می‌دادند (با آن که آن کتاب را هرگز مطالعه نکرده بودند). بنا به نوشته مورخ نامدار امر فاضل مازندرانی: «تموجات بحر زخار عرفان الهی چنان احاطه کرد که افکار کل شب و روز مستغرق در آن معارف گشت و پس از توضیح مقصد شیخ محبی الدین، به تلامذه می‌گفتند، آن چه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی برای این طیر عراقی نغماتی دیگر است و مطالبی فوق مطالب شیخ بیان می‌فرمودند تا آن که درس‌ها به انتها رسید.» (همان، ص ۱۴۷).

این که جمال ابهی تقاضای تلامذه را قبول می‌فرمایند و با ایشان همدلی نموده و به شرح آراء ابن عربی برای ایشان می‌پردازند و بعد از این مباحثات و همراهی با این تلامذه، بر بستر ذهنی ایشان نغمات طیر عراقی را برایشان می‌سرایند خود نشان از روش پرورشی آن حضرت و رویه پروردگاری ایشان دارد، و نحوه مناسبات حضرتشان را با اهل عرفان بیان می‌دارد.

همان گونه که می‌دانیم جمال قدم در ایام اقامت در سلیمانیه تقاضای دیگری را از عرفای مذکوره اجابت نموده و بنا بر خواهش آنان بر سبک قصیده تائیه ابن فارض، شاعر و عارف نامدار عرب، قصیده مشهور به «عز ورقائیه» را سرودند و به واسطه سرودن این قصیده، همگان را شگفت‌زده و حیران فصاحت و معانی عالیّه مودوعه در آن نمودند. و این اجابت تقاضاهای عرفا، به همین جا ختم نگردید و بعد از برقراری این آشنائی‌ها و مراودات، در سال‌های بعد، جمال ابهی در ایام اقامت در بغداد در جواب پرسش‌های مفتی خانقین، رساله «هفت وادی» و در پاسخ به سؤالات شیخ محبی الدین کرکوک، غوث ثانی، «رساله چهار وادی» را نازل فرمودند و در همین ایام بود که در جواب سوال یکی از عرفا از معنای رحمت، لوحی مشهور به همین نام از قلم آن حضرت عز نزول یافت.

آن چه را که گوینده این سخن در مورد دیدگاه نخستینش در باره این آثار نمی‌خواهد پنهان نماید، این است که در ابتدا، تصور او این بود که شأن نزول و سبب نزول این آثار تنها پاسخ‌گویی به پرسش‌های تنی چند از عرفا بوده است که شاید چندان ربطی به اهل بهاء ندارند. اما هنگامی که دانست حضرت مولی‌الوری فی المثل زیارت رساله سلوک (هفت وادی) را در کنار زیارت ام‌الکتاب، به اهل بهاء توصیه فرموده

اند و همچنین حضرت شوقی ربانی این آثار را از جمله آثار مهمه در ردیف «کلمات مکنونه» و «ایقان» محسوب داشته و به ترجمه انگلیسی آنها همت فرموده اند و در نتیجه این آثار را در اختیار اهل غرب چه مؤمنین و چه غیر مؤمنین قرار داده اند، دانست که از ابتدا دیدگاه درستی را در این باره نداشته است.

آن چه را که در باره این آثار و مناسبات آنها با یکی از حوزه‌های اندیشه، یعنی عرفان، می‌توان به طور کلی بیان نمود این است که در این آثار مبارکه آن جمال احدیه، بخشی از میراث گذشته عرفا را که مورد قبول و نگهداری بوده، به طراز تصدیق خویش مزین فرموده و در عین حال در زمینه عرفان طرحی نو و بدیع راه انداخته اند و این همه را به عنوان مبنائی جهت تفکر در این حوزه اندیشه، برای آیندگان به ارث گذاشته اند.

اما در اینجا شرط انصاف این است که نقشی را که مخاطبین این آثار مبارکه در جریان خلق این آثار داشته اند، اگر چه علی‌الظاهر هم به امر مبارک مؤمن نبوده اند، از یاد نبریم؛ هرچند که به عقیده بنده، این سائلین و مخاطبین، در طرح پرسش‌های خود ملهم به الهامات الهیه بوده و برای طرح چنین سؤالاتی از جانب حق برانگیخته شده و در نهایت سببی بوده اند برای نزول چنین آثار عظیمه ای که تمدن بشری مدیون آنها است. لذا باید مقام آنان را ارج بگذاریم و گرامی بداریم.

نکته مهم دیگری را که درباره مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان در دوران اقامت در سلیمانیه باید بیان نمود این است که حضرتشان مورد احترام همه پیروان طریقه‌های تصوف و مشایخ آنان با وجود اختلاف نظرها و رقابت‌هایی که بین این طریقه‌ها بود، بودند؛ و آن حضرت نیز علی‌رغم این که با بعضی از آراء و عقاید آنان موافق نبودند، اما همه را با دید رأفت و احترامی خاص می‌نگریستند. در رابطه با این مطلب در شرح وقایع ایام اقامت آن جمال احدیه در سلیمانیه مذکور است که سه تن از مشایخ اهل تصوف از فرقه‌های مختلف؛ چه به واسطه زیارت و مرآوده با ایشان و چه از طریق مکاتبه؛ با آن حضرت در ارتباط بودند؛ اول، «شیخ عثمان» شیخ مطاع و متنفذ طریقت «نقشبندیه»، دوم «شیخ عبدالرحمن» شیخ مقتدر طریقه «قادریه»، و سوم «شیخ اسماعیل» شیخ جماعت «خالدیه» (همان، ص ۱۴۸). بر این نام‌ها نام «شیخ محیی الدین کرکوکى» مفتی خانقین و مخاطب رساله «هفت وادی» را نیز باید افزود.

مطلب دیگری که در رابطه با این مناسبات حائز توجه شایان می‌باشد این است که علی‌رغم این که آن حضرت به نام درویش محمد ایرانی مشهور بودند؛ و ایرانی‌ها

به واسطه داشتن مذهب شیعه نزد طوائف اهل تصوف و تسنن کردستان؛ رافضی خوانده شده و مهدورالدم بودند؛ معذالک به مناسبت مراتب فضل و کمال و روحانیت فوق العاده ای که از جانب جمال ابهی جلوه و ظهور یافت؛ برای آن حضرت احترام فوق العاده ای را قائل بودند، به شأنی که مشایخ مذکور ایشان را در مرتبه و جایگاه «قطب اعظم» می دانستند (همان).

نکته شگفت انگیز دیگری که در باره این مناسبات جلب نظر می نماید آن است که علی رغم این که آن حضرت در طی این روابط هرگز از مقام و منزلت خویش نزول ننموده و مقاصد خویش را صراحتاً بیان فرموده و در باره مدعیات خود کوتاه نیامدند، اما همچنان مورد احترام فوق العاده اهل تصوف و عرفان بودند. مثلاً وقتی که از مقام و جایگاه ایشان در مقام مقایسه با مقام «عبد القادر گیلانی» سر سلسله «طائفة قادریه» و «غوٹ اعظم» که در نزد آنان مقامی مافوق آن نبود؛ سؤال نمودند؛ ایشان فرمودند: «لو كان الغوث في زمانی ليطوف في حولی»، یعنی اگر «غوٹ» در زمان من بود هر آئینه من را طواف می کرد و چون این خبر را برای عبدالرحمن کرکوکى شیخ طائفة قادریه بردند گفت: به خدا قسم؛ قطب اعظم ظاهر شد و طواف حولش بر جمیع اهل دائره امکان فرض است (همان، ص ۱۴۹).

همچنین هنگامی که برخی از تلامذه شیخ عثمان به او گفتند ما ندانستیم این درویش کدام مذهب از مذاهب اربعه را پیروی می نماید جمال ابهی فرمودند که من همین قدر که حضرت ختمی مآب را قبول دارم از من ممنون باشید (همان).

جمال قدم هنگام اقامت در خانقاه طائفة خالديه در سلیمانیه، در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی فرمودند. لذا جمعی از مریدان امام جماعت به نام شیخ قاسم به او مراجعه نموده گفتند که این درویش عجم را که در خانقاه مسکن دارد به حضور در نماز جمعه و جماعت دلالت کنید و شیخ مذکور با ذکر حکایتی در باره «سلطان ابراهیم ادهم» عارف بزرگ و نامی که او هم در نماز جمعه و جماعت شرکت نمی نمود، مراجعین به خود را مجاب، و نحوه رفتار جمال ابهی را مبنی بر عدم حضور در نماز جمعه و جماعت توجیه نمود (همان).

همان گونه که از قبل اشاره شد مقصود و منظور از ذکر این موارد در رابطه با مناسبات جمال ابهی با اهل تصوف و عرفان، بیان این مطلب مهم است که با وجود آن که جمال ابهی ایرانی و منتسب به مذهب تشیع بودند و با آن که مدعیات و مقامات خود را در حد استعدادات نفوس آشکار فرموده و فی المثل برتری مقام خود را بر «غوٹ» که مورد پرستش طائفة قادریه بود، بیان نمودند و در مراسمی چون نماز

جمعه و جماعت که از نظر اطرافیانشان بسیار اهمیت داشت شرکت نمی‌فرمودند، معذالک مورد احترام و محبت وصف ناپذیر اهالی سلیمانیه علی‌الخصوص اهل تصوف و عرفان بودند و شاید این گفته که در هیچ نقطه‌ای از روی زمین به اندازه کردستان عراق و علی‌الخصوص شهر سلیمانیه، آن مظهر الهیه مورد ستایش و محبت اهالی قرار نگرفتند، سخنی به گزاف و از روی اغراق نباشد. و البته بروزات و ظهورات مقامات آن حضرت در حد استعدادات نفوس و مهربانی و هم دلی‌ای که آن مظهر ظهور الهی با اهالی علی‌الخصوص اهل تصوف و عرفان نشان دادند؛ از عوامل عمده این احترامات زاید الوصف بودند.

اما همان گونه که می‌دانیم، روابط و مناسبات جمال ابهی با بعضی از عرفا، تنها به دوره اقامت ایشان در سلیمانیه محدود نمی‌شوند و به انتها نمی‌رسند، و در دوره اقامت در بغداد این مناسبات در قالب مکاتبات میان آن حضرت و مشایخ اهل تصوف و طریقت امتداد می‌یابد و در طی این مکاتبات و از طریق نزول آثار مبارکه و در جواب پرسش‌های این مشایخ است که مراتب احترام و صمیمیت و مودت مابین آن مظهر محبت و مشایخ مذکور، بیش از پیش به مرتبه بروز و ظهور می‌رسند. نکته‌ای که در این مکاتبات و آثار نازل خطابه به مشایخ اهل تصوف جلب نظر می‌نماید لحن متفاوت این آثار است که در موردی حالتی رسمی دارند و در مورد دیگر نشان از صمیمیتی بی‌تکلف.

مثلاً در «رساله سلوک» و یا «هفت وادی» که به اعزاز محیی‌الدین کرکوی، مفتی خانقین و در جواب پرسش‌های او نازل گردیده، لحن کلام جمال قدم، حالتی رسمی داشته، و رساله با خطبه‌ای مهیمن، با سرآغاز «بسم الله الرحمن الرحیم» و حمد و ثنای حق و سپس رسول اکرم و خاندان و اصحاب و اولیاء او آغاز می‌گردد و در قسمتی از آن به احترام سائل که از مشایخ طائفه قادریه بوده است ذکر خیری هم از شیخ عبدالقادر گیلانی سرسلسله این طایفه می‌شود و در قسمتی از این خطبه جمال ابهی مراتب احترام و محبت خود را نسبت به مخاطب این رساله ابراز فرموده و انگیزه و مقصد خود از نزول آن را چنین بیان می‌فرمایند:

«... و بعد قد سمعت ما غنت ورقاء العرفان علی افنان سدره فوادک و عرفت ما غردت حمامه الايقان علی اغصان شجرة قلبک کانی وجدت روائح الطیب من قمیص حبک و ادرکت تمام لقانک فی ملاحظه کتابک و لما بلغت اشاراتک فی فنائک فی الله و بقانک به و حبک احباءالله و مظاهر اسماء و مطالع صفاته لذا اذکر لک اشارات قدیسه شعشعانیه من مراتب الجلال لتجذبک الی ساحه القدس و القرب و

الجمال و توصلک الی مقام لا تری فی الوجود الا طلعه حضره محبوبک و لن تری الخلق الا کیوم لم یکن احدا مذکورا و هی ما عن بلبل الاحدیه فی «الریاض الغوثیه» قوله و تظهر علی لوح قلبک رقوم لطائف اسرار «اتقوالله یعلمکم الله».

جمال قدم خطاب به شیخ مذکور می‌فرماید "و سپس همانا من آن چه را که ورقاء عرفان بر شاخه‌های سدره فواد تو تغنی نمود و آن چه را که حمامه ایقان بر شاخسار قلب تو خواند شنیدم. مثل این که همانا من بوهای خوشی از پیراهن حب تو استشمام نمودم و با ملاحظه نوشته و مکتوب تو، گوئی تو را به تمامه دیدار نمودم و ملاقات کردم و چون اشارات تو (در مکتوبت) به فناء تو در خداوند و بقاء تو در او و دوستی و حب تو نسبت به دوستان خداوند و مظاهر اسماء و مطالع صفت او رسید و دلالت داشت لذا اشارات قدسیه شعشعانیه ای را از مراتب جلال برای تو می‌گویم؛ برای این که تو را به ساحت قدس و قرب و جمال جذب نماید و به مقام و جایگاهی برساند که در هستی، چیزی جز روی زیبای حضرت محبوبت را نبینی و هرگز نمی‌بینی خلق را مگر مانند روزی که (گویا) احدی مذکور (موجود) نیست (مگر خداوند) و این آن چیزی است که (بلبل احدیه) در ریاض (غوثیه) به آن تغنی نموده و گفته او است و آشکار می‌شود بر لوح قلب تو رقوم لطائف (آیه شریفه قرآن) که تقوای الهی پیشه کنید؛ خداوند شما را عالم خواهد کرد (به شما خواهد آموخت).

سواى لزوم توجه به مفاهیم و معانی عالیة عرفانی در این بیانات مبارکه که خود موضوع بحث مفصلی است، آن چه که در این سخن مورد توجه است مناسبات جمال ابهی با این فرد از مشایخ عرفان است و آن چه که در خلال این بیانات مبارکه خطاب به وی، خود را نشان می‌دهند. در این بیانات مقصود از «ریاض غوثیه» رساله غوثیه از آثار منتشره از جانب «شیخ عبدالقادر گیلانی» سر سلسله طائفه قادریه و منتسب به او است که شیخ مذکور مورد احترام فوق‌العاده و پرستش افراد این طائفه از اهل تصوف می‌باشد و به اولقب «غوث» را داده اند، و از آن جا که در این سخن، مکرر ذکر کلمه «غوث» شد مختصر عرض می‌شود که این کلمه به معنی یاری کردن و اعانت و به فریاد رسیدن است و در اصطلاح به مقامی بسیار عالی در مراتب عرفانی دلالت دارد و بعضی آن را تنها در شأن ائمه اطهار دانسته اند.

اما چون رساله «چهار وادی» را، که در پاسخ به پرسش‌های محیی الدین «عبدالرحمن کرکوی» از مشایخ طائفه قادریه نازل شده است، زیارت کنیم، ملاحظه می‌کنیم که در این رساله لحن کلام مبارک با رساله سلوک تفاوت دارد و در

اینجا دیگر از آن خطاب رسمی و خطبه مهیمن خبری نیست، و لحن صمیمانه ای را که در این رساله وجود دارد تنها شاید در معدودی از آثار مبارکه، حتی خطاب به مؤمنین صمیمی آن حضرت، بتوان سراغ داشت و البته این مطلب مسبوق است به سابقه مرادوات صمیمانه ای که بین ایشان و شیخ عبدالرحمن کرکوی در دوران توقف جمال مبارک در سلیمانیه برقرار بود و گویند شیخ مذکور که نه تنها در نزد طائفه قادریه دارای مقامی بس عالی و به لقب «غوٹ ثانی» ملقب بود بلکه نزد سایر طوائف و مقامات عالیه چون سلطان عثمانی هم دارای مقامی بلند و ارجمند بود، در مجلس درس جمال قدم در پائین پای مبارک می‌نشست و مشتاقانه به بیانات مبارکه گوش جان می‌سپرد و واله و شیدای آن جمال جانان بود و بعداً نیز این روابط عاشقانه و صمیمانه چنانچه از متن رساله چهار وادی برمیآید از طریق مکاتبه برقرار بوده است و شاید هیچ سخنی به اندازه آن چه که در مقدمه این رساله ذکر گردیده گویای این روابط صمیمانه نباشد آنجا که می‌فرماید:

«هو العزيز المحبوب

ای ضیاءالحق حسام الدین راد که فلک و ارکان چو تو شاهی نژاد نمی‌دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدا نکرده قصوری در ارادت به هم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا شد که از نظر محو شدم و سهو آمدم.

چه مخالفت بدیدی که ملاطفت بریدی مگر آن که ما ضعیفیم و تواحتشام داری و یا به یک تیر از کارزار برگشتی. مگر نشنیده اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود به بارگاه (ان الذین قالوا ربنا لله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه) و دیگر می‌فرماید (فاستقم كما امرت)

من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال اگر چه زیارت جواب نامه ننموده؛ ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجاست ولکن محبت بدیع؛ ذکر قواعد قویم را منسوخ نمود و معدوم کرد.

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل

نام تو میرفت عاشقان بشنیدند جمله به رقص آمدند سامع و قائل»

ملاحظه می‌فرمائید که مقدمه این رساله به جای آن که با خطبه ای مهیمن شروع شود تنها با یاد خداوند عزیز و محبوب شروع می‌شود و از این عنوان روایح محبت جمال جانان منتشر می‌گردد و سپس با شعری از مثنوی مولوی ادامه میابد که مولوی بلخی برای جانشین و خلیفه محبوبش (حسام الدین) سروده بود که مبین محبت توام با

احترام جمال قدم نسبت به شیخ مذکور است و سپس سخن با بیانی بسیار خاضعانه و صمیمانه و عاشقانه و با گلایه ای دوستانه خطاب به او ادامه میابد. هم چنین جمال ابهی^۱ در اینجا می‌فرماید که بدون آن که جواب نامه قبلی خود به شیخ را از او دریافت کرده باشند معذالک نامه جدیدی که همین رساله «چهار وادی» باشد برای او می‌نگارند و نازل می‌فرمایند و به این وسیله مراتب محبت «بی شائبه» خود را تحت عنوان «محبت بدیع» نسبت به او ابراز می‌نمایند، محبت بدیعی که روابط عاشقانه قدیم را بکلی منسوخ می‌نماید. البته باید گفت که طی همین رساله است که جمال ابهی^۱ وصول نامه شیخ در جواب نامه قبلی خود را به او اطلاع می‌دهند. در ادامه این مقدمه آن حضرت بعد از جملاتی چند که باز حکایت از محبت سرشار ایشان نسبت به شیخ مذکور دارد او را «سید من» خطاب نموده و می‌فرماید: «ای سید من متصاعدان سموات سلوک از چهار طایفه بیشتر نیستند...» و با این مقدمه مطالب رساله «چهار وادی» را آغاز می‌فرمایند.

این نوع بیانات محترمانه و مشفقانه جمال ابهی^۱ را در دیگر آثار نازله آن حضرت خطاب به اهل تصوف و با درجاتی متفاوت نیز می‌توان ملاحظه نمود. مثلاً در «لوح رحمت» بعد از خطبه اولیه ای که در این لوح آمده است مخاطب آن تحت این عناوین مورد خطاب قرار می‌گیرد «یا ایها المتعارج الی جبروت التوحید و المتصاعد الی ملکوت التفرید» و در ادامه لوح، حضرتشان، بعد از ذکر چالش‌هایی که در راه بیان حقایق روحانی وجود دارند خاطر نشان می‌فرماید که علی رغم این مشکلات اراده نموده اند که غوامض مسائل عرفانیه را به خاطر محبتی که به او دارند و استعداداتی که در وجود وی یافته اند، برای او بیان نمایند. و در این خصوص چنین می‌فرماید: «... ولکن لما وجدت فی وجهک انوار المحبه و فی قلبک حب اسرار الالهیه اجری علیک شطا من هذا البحر الاعظم المواج و من هذا الغمام الهاطل اللجلج لیکون دلیلاً لحبی ایاک من حیثینذ الی یوم الذی تحشر العاشقون تحت لوانه و تجتمع العارفون عند اشراق انواره...» یعنی چون در روی تو انوار محبت را یافتم و در قلبت حب اسرار الهیه را، از این دریای بزرگ مواج و این ابر بارنده، بر تو شطی را جاری نمودم برای این که «این امر» دلیلی باشد بر حب من نسبت به تو از این لحظه تا روزی که عاشقان تحت لوا و پرچم خداوند محشور میشوند و به سر می‌برند و عارفان در برابر اشراق انوار او گرد هم می‌آیند. و به این ترتیب محبت جاودانه خود را نسبت به مخاطب لوح مذکور ابراز می‌فرمایند.

آن چه که در باره مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان بیان شد تنها نمونه‌هائی بود از آن چه که آن حضرت به «لسان طریقت» و در الواحی که مشخصاً خطاب به این گروه از صاحبان اندیشه بوده است بیان فرموده اند و معلوم است که در میان آثار پر شمار حضرتشان میتوان مواردی دیگر را نیز یافت و بیان نمود ولی در اینجا به ذکر همین معدود نمونه‌ها اکتفا می‌گردد.

بر نکته مهم دیگری را که در این خصوص باید تأکید نمود و از قبل هم به آن اشاره شد این است که علی‌رغم محبت و احترامی که آن حضرت نسبت به بعضی از مشایخ اهل تصوف اظهار فرموده اند ولی هیچ‌گاه با آنان مداهنه ننموده اند و از بیان حقیقت و ذکر کاستی‌های عقاید ایشان فرو گذار نفرموده اند و البته که شرط محبت حقیقی هم همین است. لذا جمال ابهی^۱ در بیانات خود خطاب به آنان نه تنها بر وجود عالم امر و عظمت بی منتهای آن که شاید چندان مورد قبول و باور بعضی از اهل عرفان نبوده است تأکید و تصریح می‌فرماید بلکه به تلویح ابلغ از تصریح در باره مقام خویش به عنوان مظهر امر الهی سخن می‌گویند و این مهم را می‌توان علی‌الخصوص در قسمت‌های پایانی آثاری چون «هفت وادی» و «چهار وادی» ملاحظه نمود.

مطلب در باره مناسبات حضرت بهاءالله با اهل تصوف و عرفان زیاد و گسترده است، اما در این سخن به همین مختصر بسنده می‌شود.

مناسبات جمال ابهی^۱ با فلاسفه و حکما

مناسبات جمال ابهی^۱ با فلاسفه و حکما را نیز می‌توان در دو زمینه مورد مطالعه قرار داد: اول مناسبات آن حضرت با پیشینیان حکمت و فلسفه، و دوم مناسبات حضرتشان با حکمائی که احیاناً به زیارت و دیدار ایشان فائز و یا هم‌عصر آن حضرت بوده اند و به مناسبت‌هائی ذکرشان در آثار مبارکه آمده است. البته در اینجا نمیتوان از رابطه و مناسبات پنهان و نه چندان آشکاری که بین ظهور مکتب‌های فلسفی ای که به خصوص مقارن ظهور مبارک پدید آمدند با امر مبارک، سخنی به میان نیاورد و تصور نمود که فی‌المثل پدید آمدن فلسفه هگل که مبتنی بر «اصل تغییر» و «ایده آلم عینی» و روند تکاملی ظهور «مطلق» در یک مسیر هدفمند تاریخی است؛ اتفاقی تصادفی بوده و با اصل اعتقادی استمرار ظهور مظاهر الهی در امر بهائی هیچ نوع ارتباطی ندارد؛ و البته این خود بحث مفصل و مستقلاً است که فرصت پرداختن به آن در این سخن نیست و در ادامه این مبحث تنها به ذکر آن

چه که جمال قدم به طور کلی در باره «حکمای عصر» در لوح حکمت و بدون ذکر نام بیان فرموده اند بسنده می‌گردد.

در میان حکمای معاصر حضرت بهاءالله از کسی که در آثار مبارکه آن حضرت به مناسبت‌هایی از او نام برده شده است یعنی «ملا هادی سبزواری ۱۲۸۹-۱۲۱۲/ه/ق/۱۸۷۳-۱۷۹۷م) حکیم و فیلسوف و فقیه و شاعر نام‌آور قرن سیزدهم هجری قمری و قرن نوزدهم میلادی می‌توان نام برد که در نزد اهل فلسفه و عرفان در ایران و در جامعه اسلامی دارای مقام والائی است. اما علی‌رغم دارا بودن این جایگاه ظاهری جمال قدم در بیانی در باره او چنین می‌فرماید: «... حکیم سبزواری گفته اند واعیه یافت نمی‌شود والا زمزمه سدره طور در هر شجره موجود. در لوح یکی از حکما که از بسیط الحقیقه سؤال نمود؛ به حکیم مذکور مشهور (ملا هادی) خطاب نمودیم؛ اگر این فی الحقیقه از تو بوده چرا ندای سدره انسان را که از اعلیٰ مقام عالم مرتفع است نشنیدی؟ اگر شنیدی و حفظ جان و خوف تو را از جواب منع نمود؛ چنین شخص قابل ذکر نبوده و نیست و اگر نشنیدی از سمع محروم بوده؛ باری در قول فخر عالمند و در عمل ننگ امم...» (مجموعه اشراقات، ص ۱۱۶)

همچنین در یکی دیگر از آثار مبارکه، در باره او چنین می‌فرماید: «در حکیم سبزواری مشاهده کن؛ در ابیات خود شعری ذکر نموده که از آن چنین مستفاد می‌شود که موسائی موجود نه والا زمزمه انی انا الله در هر شجری موجود ... این مقام قول، ولکن مقام عمل مشاهده می‌شود ندای سدره الهیه را که بر اعلیٰ البقیعه ما بین بریه تصریحاً من غیر تأویل مرتفع است و به اعلیٰ النداء کل را ندا می‌فرماید ابدأ اصغاء ننموده چه اگر اصغاء شده بود به ذکرش قیام می‌نمود. حال باید بگوئیم آن کلمه عاریه بوده و از لسانش جاری شده و یا از خوف ننگ و حب نام؛ از این مقام و تصدیق آن محروم مانده. او عرف و ستر؛ او عرف و انکر (اقتدارات، صص ۱۱۱-۱۱۲).

با تعمق در همین دو بیان معلوم و مشخص می‌شود که نظر حضرت بهاءالله در باره حکیم و عارف و شاعری که در روزگار خود و پس از آن مورد احترام زیاد همگان قرار داشته و دارد؛ چگونه بوده است؛ چرا که در باره او می‌فرماید کسی که ندای انی انا الله را از هر درختی شنیده چگونه این ندا را از جانب آن حضرت نشنیده؟ یا آن که همین طور و بدون تفکر؛ حرفی از دهانش بیرون آمده که به آن اعتقادی نداشته؛ و یا از ترس ننگ و به خاطر حب نام و شهرت از تصدیق امر

مبارک محروم مانده است و در پایان این بیان می‌فرمایند: یا فهمید و پنهان نمود و یا فهمید و انکار کرد. بنابر این جمال ابهی مبنای مناسبات خود را با این گونه از حکما و صاحبان اندیشه چون ملا هادی سبزواری علی رغم مقاماتشان؛ بر میزان شناخت و معرفت ایشان به مظهر ظهور الهی و ایمانشان نسبت به امر حضرت یزدان قرار داده اند و این معنا را در موارد متعدد در آثار مبارکه بیان داشته اند. از جمله در لوح مشهور به «رئوس» در این خصوص می‌فرمایند: «اصل کل العلوم هو عرفان الله جل جلاله و هذا لن یحقق الا بعرفان مظهر نفسه».

همچنان که اشاره شد این معنا و مطالبی در پیرامون آن را، جمال ابهی در دیگر آثار خود نیز بیان فرموده اند، از جمله در لوح موسوم به «حکمت» که در آن، مطالبی را هم در باره حکما و جایگاه ایشان در نزد خلق و حق بیان فرموده اند و هم مناسبات حضرتشان را به عنوان مظهر ظهور الهی با ایشان تشریح نموده اند.

در باره مضامین مندرج در لوح «حکمت» فضالی بهائی مقالات متعدد نوشته اند و مطالب آن را از جهات متفاوت مورد بررسی و تحقیق قرار داده اند و حتی در باره بعضی از جزئیات آن توضیحات مفصلی داده اند. اما در این سخن بیشتر تکیه بر آنچه که مربوط به مناسبات آن حضرت با ارباب حکمت و علی‌الخصوص با مخاطب این لوح یعنی جناب «نبیل قاننی» می‌باشد و همچنین شیوه رفتار جمال ابهی با این حکیم بزرگ و تقلیب روحانی ای که در اثر این رفتار در وی ایجاد شده مد نظر می‌باشد و برای بیان این معنا در این سخن ابتدا شرح مختصری از زندگانی این حکیم الهی و آنچه که مربوط به تقلیب روحانی ایشان می‌شود، بیان می‌گردد و ادامه سخن به نقل مواردی از لوح حکمت در ارتباط با شخص ایشان و دیدگاه جمال ابهی در باره سایر حکما اختصاص می‌یابد.

جناب نبیل قاننی در سال ۱۲۴۴/ق در یکی از روستاهای قائن در خانواده ای از اهل علم و قداست به دنیا آمدند. پدر ایشان ملا احمد از علمای به نام و مرجع تقلید و صاحب نفوذ فراوان بود. تا سن هفده سالگی نزد پدر تلمذ نمودند و بعد از آن مدتی در مجلس درس ملا هادی سبزواری سابق‌الذکر به تحصیل مشغول بودند و در نتیجه علم و فراست و ذکائی که از ایشان ظاهر شد موجب حیرت شدید استاد خود شدند و پس از چندی در مجلس درس شیخ عبدالحسین از علمای مشهور زمان خود وارد گردیدند و بعد از مدتی به عتبات عالیات شتافتند و در مجلس درس شیخ مرتضی انصاری از مجتهدین اعلم زمان به تلمذ پرداختند. و بالاخره از معدود کسانی بودند که از مجتهد مذکور اجازه اجتهاد گرفتند. در سال ۱۸۵۳ میلادی (۱۲۶۹.ق) به

امر حضرت باب ایمان آوردند و شش سال بعد در بغداد به حضور حضرت بهاءالله رسیدند. آن حضرت به گرمی از ایشان استقبال نمودند و مقرر فرمودند تا ایشان در اطاق‌های خارج از بیت مبارک (اندرونی) که برای پذیرائی از زائرین اختصاص داشت اقامت گزینند و میرزا آقاخان را برای میهمان‌داری جناب نبیل تعیین فرمودند و این خود نشانه احترام خاصی بود که حضرتشان برای این عالم جلیل‌القدر قائل بودند.

در دوران اقامت در بغداد روزی جناب نبیل با جناب ملا مقدس خراسانی مشغول صحبت بودند که جمال مبارک به اتفاق شاهزاده ملک‌آرا وارد شدند. جناب ملا مقدس خود را بر اقدام مبارک انداختند. این حرکت در نظر حضرت بهاءالله ناپسند آمد. لذا رخ برافروختند و به ملا صادق فرمودند: آخوند برخیزید و این مریدبازی‌ها را تمام کنید. جناب نبیل با دیدن این اوضاع خطاب به جناب مقدس می‌گویند: شما علاوه بر مقامات علمی، کسی هستید که ادراک خدمت نقطه بیان را نموده اید و از حروف ثانی و شهادی بیان محسوبید. هر چند ایشان (حضرت بهاءالله) محترم و از اجله نفوس و اکابر ایران و اعظم وزراء دولت شمرده می‌شوند، معذالک این حرکت شما، حرکت عبد ذلیل نسبت به مولای جلیل است. جناب مقدس در جواب جناب نبیل تبسمی نموده و فرمودند: «نسئل الله ان یکشف بک الغطاء و اخدل فی الغطاء و افاض علی جنابک بالموهبة الکبریٰ».

جناب نبیل شرح می‌دهند که بعد از آن واقعه به بعد در روش و سلوک حضرت بهاءالله، نظر را دقیق کردم. هرچه بیشتر دقت کردم چیزی که دلیل بر ادعای مقامی باشد کمتر می‌دیدم، جز خضوع و خشوع و مقام عبودیت و فنا، قولاً و عملاً مشاهده نمودم به طوری که امر بر من مشتبه شد و خود را از هر جهت برتر و اقدم می‌شمردم و به همین خیال واهی در همه اوقات در مجالس و محافل بر صدر می‌نشستم و در مقام صحبت، فرصت به ایشان و احدی نمی‌دادم، تا آن که یک روز به امر حضرت بهاءالله، محفلی منعقد و جمعی حاضر شدند. عادتاً این جانب بر صدر و حضرت بهاءالله در ردیف نفوس، تقریباً در وسط جلوس فرمودند و به دست مبارک چای می‌ریختند. در این اثنا عریضه ای مطرح گشت. چون جواب مسأله را در عهده کسی نمی‌دیدم، شروع به جواب و کشف بیان کردم. همه حضار ساکت و صامت بودند جز حضرت بهاءالله، که گاه گاهی در ضمن تصدیق، فی الجمله تصرفی می‌فرمودند، تا اندک اندک تصرف را زیاد فرمودند و ایشان ناطق شدند و بحر بیان به قسمی به موج آمد که مضطرب و مندهش شدم.

در ادامه شرح این واقعه یکی از مؤمنین که در آن مجلس حاضر بوده است از قول جناب نبیل بیان می‌کند که ایشان چنان مضطرب و مندهش شده بودند که دیگر گوششان بیانات حضرت بهاءالله را نمی‌شنیده است و منتظر فرصتی بودند که بیانات مبارک تمام شود و خود را از صدر مجلس خارج کند.

بعد از اتمام بیان مبارک، ایشان فوراً مجلس را ترک کرده و به بیرون شتافته و سه دفعه سر خود را به دیوار زده خود را ملامت نمودند که خاک بر سرت که تا این مدت چشم حق‌بینت کور بود.

آن چه را که از این شرح تاریخی در باره مناسبات جمال ابهی با عالم عالی قدری چون جناب نبیل می‌توان دریافت و آموخت آن است که آن حضرت چگونه برای این بنده خود احترامات فائقه قائل می‌شوند و به او فرصت و رخصت می‌دهند تا آن چه را که دارد بنماید و در صدر نشیند و قدر ببیند و آنگاه به نحوی با او رفتار می‌نمایند که او خود ثوب تکبر را از تن بیرون می‌آورد و البته این مماشات و همدلی از مقتضای پروردگاری انبیای الهی است که به این نحو بندگان خود را در نهایت بزرگواری می‌پرورند و تربیت می‌کنند و به نحوی حکیمانه و ملاحظت‌آمیز آنان را متنبه و بیدار مینمایند و حقیقت را به ایشان می‌نمایانند. نکته مهمی که در اینجا و در این روش پرورشی جلب نظر می‌نماید این است که آموزش روحانی تنها اضافه نمودن به افراد و دادن چیزی به آنان و آرایش ایشان نیست، بلکه گاهی اوقات گرفتن و ستردن و پیرایش هم هست و با خواندن شرح این واقعه متوجه می‌شویم که جمال ابهی چگونه به نحوی حکمت‌آمیز و به تدریج نبیل را از غروری که به آن دچار بوده و خود به آن اذعان داشته است رها و آزاد می‌نمایند و به این وسیله پرده هائی را که ملا صادق خراسانی از آنها یاد نموده بود را از پیش چشم او برمی‌دارند و در نهایت با یک تکان شدید ذهنی موجب بیداری روحانی وی می‌شوند.

چنان چه در شرح حال جناب نبیل قاننی می‌خوانیم ایشان در بغداد پرسش‌هائی را در باره غوامض مسائل مربوط به خلقت و آفرینش از جمال ابهی می‌نمایند و گویا آن حضرت پاسخ‌هائی را هم به صورت شفاهی به او می‌دهند و بقیه را موکول به بعد می‌نمایند و نهایتاً چند سال بعد به مناسبت طرح این سوالات؛ به اعزاز ایشان لوحی را نازل می‌فرمایند که به «لوح حکمت» موسوم و مشهور است و در همین لوح است که ایشان را به لقب «نبیل» ملقب می‌نمایند و در این خصوص می‌فرمایند: «یذکر فیه من یدکر الله ربه انه لهوالتبیل فی لوح عظیم» یعنی در این لوح از کسی

یاد می‌شود که ذکر مینماید خداوند و پروردگارش را، همانا او «نبیل» است (نبیل خوانده می‌شود) در این لوح عظیم.

از لوح حکمت در متن خود لوح با عناوین جلیله ای یاد شده است که حکایت از عظمت این لوح و مقام والای آن در میان آثار جمال ابهی دارد. از جمله این عناوین عبارتند از: «کتاب انزله الرحمن من ملکوت البیان؛ انه لروح الحیوان لاهل الامکان؛ لوح عظیم؛ لوح مشهود؛ لم یکن له مترجم الا لسانی البدیع؛ هذا لوح رقم فیه من القلم المکنون علم ما کان و ما یكون؛ الذی لو یعصر بایادی العدل و العرفان لیجری منه روح الحیوان لاحیاء من فی الامکان...»

این که جناب نبیل قاننی سببی می‌شوند و وسیله ای در تحت اراده الهی قرار می‌گیرند تا به مناسبت سؤالاتشان چنین اثر عظیمی با چنان عناوینی (که از آنها یاد شد) از قلم جمال قدم نازل گردد، خود شایان توجه و تأمل فراوان است و تو گوئی که روش پروردگاری آن حضرت چنین بوده که پاداش نخستین تنبه و بیداری روحانی پرورده خویش را با نزول چنین اثر عظیمی به اعزاز او، به او بدهند و البته به این وسیله عالم انسانی را از این بحر بی پایان معانی بهره‌مند نمایند.

این که صحبت از «تنبه نخستین» شد به خاطر آن است که با توجه به مضامین مندرج در این اثر عظیم متوجه می‌شویم که چگونه لسان عظمت در «لوح حکمت» نیز دامن پروردگاری خود را گسترده اند و در مواضع مختلف آن با بیاناتشان موجب تنبه و بیداری روحانی بیشتر پرورده خویش گشته اند. و این که پرسش‌های جناب نبیل در باره معضلات فلسفی مربوط به آفرینش و خلقت بوده، اما جمال ابهی در ابتدا سخن‌های دیگری را به میان می‌آورند بسیار با معنا و شایان تأمل فراوان است. در ابتدای این لوح بعد از آن که جمال قدم جناب نبیل (محمد) را مورد خطاب قرار می‌دهند که ندای الهی را از سدره مرتفعه در ارض زعفران بشنود به او مأموریت مهمی را محول می‌نمایند و می‌فرمایند: «کن هبوب الرحمن لاشجار الامکان و مربیها باسم ربک العادل الخبیر.» یعنی برای اشجار امکان (انسان‌ها) مانند نسیم خداوند رحمن و پرورنده این اشجار به نام پروردگارت که دادگر است و بسیار آگاه، باش. و آنگاه چنین می‌فرمایند: «انا ننصح العباد فی هذا الایام الی فیها تغیر وجه العدل و انارت وجه الجهل...» یعنی همانا ما بندگان را نصیحت می‌کنیم در ایامی که روی عدل و دادگری را غبار گرفته است و وجه جهل و نادانی برافروخته است. و سپس تصویر تیره و تاری را از ایامی ترسیم می‌نمایند که در آن وجود مبارکشان و مخاطبشان و سایر مردمان به سر می‌بردند و سپس به جناب نبیل

مأموریت مهم و اصلی او را ابلاغ می‌نمایند و می‌فرمایند: «قل یا قوم دعوا الرذائل و خذوا لفضائل كونوا قدوه الحسنه بين الناس و صحيفه يتذكر به الاناس...» و با این بیان و ادامه آن فرامین اخلاقی خود را اعلام می‌فرمایند و «نبیل» را مأمور ابلاغ این فرامین حکمت‌آمیز و متین و جلیل می‌نمایند.

هر چند که جمال قدم در ادامه این لوح به پرسش‌های جناب نبیل در باره خلقت و آفرینش، پاسخی عنایت می‌فرمایند، اما هم‌چنان که ذکر شد تهذیب اخلاق را مقدم بر همه چیز می‌شمارند و محسوب می‌نمایند و در این خصوص مخاطب لوح را متذکر می‌دارند.

بعد از آن که جمال ابهی خواسته جناب نبیل را اجابت می‌فرمایند و با او همراهی فرموده و پاسخ‌هایی به پرسش‌هایی که لا جرم برای ایشان اهمیت داشته، مرحمت می‌نمایند، خطاب به او می‌فرمایند: «لیس لجنابک ان تلتفت الی قبل و بعد اذکر الیوم و ما ظهر فیه انه لیکفی العالمین» یعنی برای جناب شما شایسته نیست که به قبل (آراء حکمای قبل) و بعد توجه و التفات نمائی. امروز (یوم ظهور) را یاد نما و به خاطر بسیار و دریاب. به درستی که آن برای جهانیان کافی و بسنده است. و بعد علی‌رغم آن که استدعای نبیل را برآورده فرموده و آراء حکما را در باره آفرینش ذکر می‌نمایند معذالک در ادامه این لوح خطاب به نبیل می‌فرمایند: «ان البیانات و الاشارات فی ذکر هذه المقامات تخمد حرارة الوجود. لک ان تنطق الیوم بما تشتعل به الافنده و تطیر اجساد المقبلین.» یعنی به درستی که سخن‌ها و اشاره‌ها به این مقامات (یعنی بعضی از آراء حکما در باره آفرینش) گرمای وجود را از بین می‌برد و آن را افسرده می‌کند؛ بر تو است که امروز از چیزی سخن بگویی که به واسطه آن قلوب مشتعل شوند و اجساد مقبلین پرواز نمایند. و به این ترتیب جمال ابهی هم نظر خود را در باره مغلق‌گویی‌ها و پیچیده‌گویی‌ها و گنده‌گویی‌های برخی از حکما بیان می‌دارند و هم تکلیف و وظیفه نبیل را در یوم ظهور مشخص می‌فرمایند. جمال ابهی در قسمتی دیگر از این لوح باز هم به این معنا که امروز روز این حرفها نیست اشاره نموده و ضمن این که مراتب تعلق خاطر خود را به جناب نبیل بیان می‌نمایند، می‌فرمایند: «لعمری هذا یوم لا تحب السدره الا ان تنطق فی العالم انه لا اله الا انا الفرد الخبیر. لولا حبی ایاک ما تکلمت بکلمه عما ذکرناه اعرف هذا المقام ثم احفظه كما تحفظ عینک و کن من الشاکرین» یعنی امروز روزی است که سدره (جایگاه مظهریت خودشان) مگر این که سخن بگوید در عالم به این که نیست خدائی مگر من که فرد و خبیر هستم. و اگر تو را دوست نمی‌داشتم کلمه ای سخن نمی‌گفتم

از آن چه که برای تو ذکر نمودیم. این مقام دوستی من نسبت به خودت را بشناس، سپس از آن محافظت کن، هم چنان که چشمت را حفظ می‌کنی و از شکرگزاران باش. و در ادامه سخن است که مقصود حق را از علم و حکمت حقیقی بیان میدارند و می‌فرمایند: «من یوقن الیوم بالخلق البدیع و یری الحق المنیع مهیما قیوما علیه انه من اهل البصر فی هذا المنظر الاکبر یشهد بذالک کل موقن بصیر» یعنی کسی که امروز به خلق بدیع (شریعت حضرت بهاءالله) مؤمن و موقن می‌شود و حق منیع را مهیمن و بسیار پایدار بر این امر می‌بیند، به درستی که او از اهل بصر در این منظر اکبر (پیشگاه حضرت بهاءالله) است؛ هر موقن بصیری به آن گواهی می‌دهد. بعد از این بیان است که آن حضرت؛ راه راهیافتن به رازهای آفرینش را به نبیل نشان می‌دهند و می‌فرمایند: «امش بقوه الاسم الاعظم فوق العالم لتری اسرار القدم و تطلع بما لا اطلع به احد ان ربک لهُو المویذ العلیم» یعنی به قوه اسم اعظم بر فراز این جهان (ارزش‌های دنیوی) گام بردار برای این که اسرار قدم را ببینی و به آن چه که هیچ کس به آن آگاه نشد؛ آگاه شوی؛ به درستی که پروردگار تو همانا تأیید کننده و بسیار عالم است.

در ادامه لوح وظیفه بسیار خطیری را که نبیل باید انجام دهد و نقش بسیار مهمی را که او باید ایفاء نماید مجدداً به او گوشزد نموده و می‌فرمایند: «کن نباضاً کالشریان فی جسد الامکان لیحدث من الحرارة المحدثه من الحركة ما تسرع به افنده المتوقفین» یعنی مانند رگ در کالبد هستی؛ جهنده باش؛ که از حرارت حاصل از حرکت و جهش آن (رگ)؛ قلوب متوقفین ضربان یابند و به تندی بزنند (افسرده و متوقف نمانند).

بعد از این هدایات الهی است که جمال قدم به روابط و دیه خود با جناب نبیل اشاره می‌نمایند و از این که چگونه و تا چه حد مقام خویشتن را به او نمایانده اند سخن می‌گویند و می‌فرمایند: «انک عاشرت معی و رایت شمس سماء حکمتی و امواج بحر بیاتی اذ کنا خلف سبعین الف حجاب من النور ان ربک لهُو الصادق الامین طوبی لمن فاز بفیضان هذا لبحر فی ایام ربه الفیاض الحکیم» یعنی همانا تو با من معاشرت نمودی و خورشید آسمان حکمت و دانائی و امواج دریای بیان من را دیدی، در هنگامی که ما در پشت هفتاد هزار پرده نور بودیم. به درستی که پروردگار تو راستگو و امین است. خوشا به حال کسی که به فیضان این دریا در ایام پروردگارش (ایام ظهور) که فیاض و حکیم است رسید و آن را دریافت.

این بیان نه تنها نشان از روابط نزدیک بین جمال ابهی^۱ و جناب نبیل دارد، بلکه اشارتی به مقامات عالی روحانی و عرفانی ای می‌نماید که او به آنها رسیده بود و تو گوئی که در هنگام مواجهه روحانی نبیل با آن جمال منیر جز پرده‌های نور حجاب دیگری در میان او و مظهر ظهور نبوده است، و پیش از آن، ید عنایت حضرت منان، دیگر حجاب‌ها را از پیش دیدگان او زدوده است.

جمال قدم سپس به دیداری که در بغداد با جناب نبیل داشته اند و آن چه را که در آن دیدار برای او بیان نموده اند اشاره می‌نمایند و می‌فرمایند: «انا بینا لک اذ کنا فی العراق فی بیت من سمی بالمجید اسرار الخلیقه و مبدئها و منتهاها و علتها فلما خرجنا اقتصرنا البیان بانه لا اله الا انا الغفور الکریم.» یعنی همانا ما هنگامی که در عراق و در خانه شخصی که موسوم به مجید است بودیم، برای تو رازهای آفرینش و آغاز و انجام و سبب آن را بیان نمودیم؛ پس هنگامی که (از آن خانه) بیرون می‌آمدیم؛ بیان را کوتاه نمودیم (مخلص کلام را گفتیم) که همانا او (آن علت) نیست خدائی مگر من که آمرزنده و بخشنده هستم.

به این ترتیب جمال قدم قبل از اظهار امر علنی خود مقام خویشتن را برای جناب نبیل آشکار می‌فرمایند و خود را در «مقام و جایگاه مشیت اولیه» علت آفرینش و خلقتی می‌دانند که او به دنبال کشف اسرار آن بود. بعد از این بیان مجدداً جمال ابهی^۱ جناب نبیل را بر نشر فضائل امر می‌نمایند و می‌فرمایند: «قل ان البیان جوهر یطلب النفوذ والاعتدال...».

به این ترتیب ملاحظه می‌نمائیم که حضرت بهاءالله در مناسبات خود با جناب نبیل ضمن همدلی با او و پاسخ به پرسش‌های او و تکریم مقام او؛ او را تقلیب روحانی فرموده و متوجه به ارزش‌هایی برتر نموده و سرنوشت دیگری را برای ایشان رقم می‌زنند؛ چنان چه می‌بینیم که ادامه حیات این عالم جلیل به جای آن که در مجالس درس و قیل و قال مدرسه؛ و بحث در باره غوامض مسائل فلسفی هم چون رازهای آفرینش و خلقت بگذرد؛ در مسیر خدمت امرالله و تبلیغ آن و شناسائی مشرق وحی که در حقیقت هدف غائی و عالی از خلقت می‌باشد سپری شد.

حضرت عبدالبهاء در «تذکره الوفا» هم مقامات علمی و حکمی و عرفانی ایشان را بزرگوارانه می‌ستایند و هم خدمات ایشان را در جهت خدمت و تبلیغ امرالله یک به یک بر می‌شمارند و تحسین می‌نمایند که خود شرح مفصلی دارد و در این سخن مختصر نمی‌گنجد.

آن حضرت در کتاب مذکور در باره فرجام دنیوی و اخروی این حکیم و دانشمند بزرگ امر چنین می‌فرمایند: «باری در بخارا بی نوا شد و به انواع صدمات مبتلا. عاقبت در غربت، آن کاشف راز به ملکوت بی نیاز شتافت ... خلاصه هرچند در این دار فانی مورد بلایای نامتناهی گشت و لکن جمیع مشایخ عظام نظیر شیخ مرتضی و میرزا حبیب‌الله و آیت‌الله خراسانی و ملا اسدالله مازندرانی و مشایخ سلف و خلف بی نام و نشان گردند و محو و نابود شوند؛ نه اثری و نه ثمری؛ نه ذکری و نه خبری؛ لکن نجم بازغ حضرت نبیل اکبر الی الابد از افق عزت ابدیه می‌درخشد زیرا همیشه ثابت بر امر مبارک و مشغول به خدمت بود و تبلیغ نفوس می‌نمود و به نشر نفعات می‌پرداخت.» (تذکره‌الوفا، ص ۱۰).

اما بخش مهم و مفصلی از لوح حکمت، اختصاص به بیان نظرات جمال ابهی در باره حکمای سلف و عصر آن حضرت دارد، که فی الحقیقه این بیانات مبارکه را باید سرمشقی الهی برای آینده تمدن جهانی تلقی نمود. حضرت بهاءالله در این بیانات هم نظرات خود را در باره حکمای سلف بیان می‌فرمایند و هم جایگاه حکمای عصر را معین می‌نمایند و نهایتاً همان سرمشقی را که به جناب نبیل دادند به ایشان هم می‌دهند و آنان را به عرفان مشرق وحی فرا می‌خوانند و آن را اساس حکمت و علم و دانائی محسوب می‌دارند و در این خصوص چنین می‌فرمایند: «ان الذین انکرواالله وتمسکوا بالطبیعه من حیث هی هی لیس عندهم من علم ولا من حکمه الا انهم من الهائمین و اولئک ما بلغوا الذروه العلیا والغایه القصوی لذا سکرتم ابصارهم و اختلفت افکارهم والا رؤساء القوم اعترفوا بالله و سلطانه و یشهد بذالک ربک المهیمن القیوم.» یعنی کسانی که خدا را انکار می‌کنند و به طبیعت از جهت آن چه که هست تمسک می‌نمایند (طبیعیون)؛ در نزد ایشان نه علمی است و نه حکمتی. ایشان به ذروه علیا و غایت قصوی (عرفان مشرق وحی) نرسیدند؛ لذا دیدگانشان؛ هوشیاریشان را از دست دادند (ندیدند) و اندیشه‌هایشان گوناگون گردیدند؛ و اگر نه؛ رؤسای قوم (سرآوران حکمت) به خداوند و پادشاهی او اعتراف نمودند و پروردگار تو که مهیمن و قیوم است به آن گواهی می‌دهد.

جمال ابهی در اینجا به فلاسفه طبیعی اشاره می‌فرماید که در آن زمان داشتند دوباره بساط خود را پهن می‌کردند و تأکید می‌فرمایند که ایشان نتوانستند به آن چه که مقصد و هدف نهائی از حکمت است نائل گردند و در ضمن تأکید می‌فرمایند که سران و سرآوران حکمت؛ متاله بودند و به خدای یگانه و قدرت و پادشاهی او ایمان داشتند.

در قسمت‌های بعدی این لوح حضرت بهاءالله به مسأله مهمی اشاره می‌فرمایند و آن هم شیفتگی اهل شرق در برابر ترقیات صنعتی اهل غرب و غفلت ایشان از مسبب و ممد حقیقی این پیشرفت‌ها می‌باشد و در این باره می‌فرمایند: «... و لما ملئت عیون اهل الشرق من صنایع اهل الغرب لذا هاموا فی الاسباب و غفلوا عن مسببها و ممدھا مع ان الذین كانوا مطالع الحکمة و معادنھا ما انکروا علتھا و مبدعھا و مبدنھا ان ربک یعلم و الناس اکثرھم لا یعلمون...» یعنی و چون چشم‌های مردم شرق از صنایع اهل غرب پر شد (یعنی این صنایع چشمشان را چنان گرفت) لذا در این اسباب (صنایع) سرگردان شدند و از مسبب و ممد این صنایع غفلت ورزیدند؛ با وجود این که؛ کسانی که مطالع حکمت و معادن آن بودند؛ علت و ابداع‌کننده و مبدأ (حقیقی) آن را فراموش ننمودند؛ همانا پروردگار تو می‌داند و بیشتر مردم نمی‌دانند. در اینجا باید به این نکته اشاره نمود که این بیان مبارک که بیش از یک و نیم قرن قبل از لسان آن حضرت نارل شده است نه تنها ناظر بر علمای عصر خود بوده بلکه هم چنان که اشاره شد هشدار شدیدی بوده است برای آیندگان و برای امروزه، روزی که مکاتب مادی در عرصه فلسفه و حکمت فرمانروائی می‌کنند و مذاهب «اصالت حس» و «اصالت عقل» و «اصالت علم» و ... که خدا را نادیده انگاشته اند بر سرزمین اندیشه پادشاهی می‌نمایند.

حضرت بهاءالله در ادامه بیانات خود در این لوح می‌فرمایند که علمای عصر ید طویلی در حکمت و صنایع دارند اما اکثر آنها را از حکمای قبل و قدام و مؤسسين حکمت اخذ نموده اند و سپس می‌فرمایند: «... و القدمات اخذوا العلوم من الانبياء لانهم كانوا مطالع الحکمة الالهيه و مظاهر الاسرار الربانيه...» یعنی قدمات علوم را از انبیاء اخذ نمودند برای این که ایشان جایگاه طلوع حکمت الهیه و مظاهر اسرار ربانیه بودند.

در جایی دیگر از همین لوح در این خصوص تأکید نموده و می‌فرمایند: «... ان اس الحکمة و اصلھا من الانبياء و اختلفت معانیھا و اسرارھا بین القوم باختلاف الانظار و العقول...» یعنی همانا پایه حکمت و اصل آن از انبیاء است و دگرگونی در معانی و اسرار آن به خاطر اختلافات در دیدگاه‌ها و عقول افراد واقع شد.

جمال ابهی بخش بزرگی از این لوح را به ذکر حکمای قدیم اختصاص می‌دهند و نام یک یک بزرگان آنان را ذکر می‌فرمایند و مراتب علم و حکمت و بدایع صنایع آنها و مهمتر از همه ایمان ایشان را به خدای یگانه می‌ستایند و حتی بعضی را برتر از علمای عصر شمرده و فی المثل در مورد سقراط ضمن ذکر مناقب او و تحسین این

مناقب؛ می‌فرمایند: «... لو تسئل اليوم حکماء العصر عما ذکره لتری عجزهم عن ادراکه ان ربک یقول الحق ولکن الناس اکثرهم لا یفقهون.» یعنی اگر امروز از حکماء عصر در باره آن چه که او (سقراط) گفته است پرسش کنی؛ هر آئینه ناتوانی آنها را از ادراک آن گفته‌ها می‌بینی؛ به درستی که پروردگار تو حق را می‌گوید اما اکثر مردم نمی‌فهمند.

جمال ابهی در یکی دیگر از قسمت‌های این لوح همین معنا را بیان نموده و می‌فرماید: «... و هو الذی یقول انا بلینوس الحکیم صاحب العجائب و الطلسمات و انتشر منه من الفنون و العلوم ما لا انتشر من غیره و قد ارتقی الی اعلیٰ مراقی الخسوع و الابطهال. اسمع ما قال فی مناجاته مع الغنی المتعال...» یعنی و کسی که می‌گوید من (بلینوس) حکیم هستم صاحب امور عجیب و طلسمات و از او فنون و علمی منتشر شد که از غیر او منتشر نشد و همانا او به بالاترین مراحل در خسوع و ابتهال ارتقا یافت. بشنو آن چه را که او در مناجاتش با خداوند غنی متعال گفت.

در این بیان مبارک؛ آن حضرت؛ هم مراتب علم و حکمت «بلینوس» یکی از حکمای یونان باستان و بی نظیر بودن آن را تأیید می‌نمایند و هم مراتب مقامات روحانی او را می‌ستایند و در ادامه شرح مناجات و راز و نیازهای شورانگیز و نجوای عاشقانه او را با محبوب بی همتا بیان می‌فرمایند.

جمال قدم در قسمت‌های مختلف این لوح ضمن بیان مثال‌هایی بر این مطلب تأکید می‌نمایند که از قدامت آن چیزهایی ظاهر شد که از حکمای معاصر آشکار نشد و از جمله می‌فرمایند: «... ثم اعلم قد ظهر من القدماء ما لم یظهر من الحکماء المعاصرین...» و در ادامه ذکری از یکی از حکمای یونان به نام «مورطس» می‌فرمایند که وسیله ای صوتی ساخته بود که صدای آن از فاصله شصت مایلی شنیده می‌شد.

گویی که جمال ابهی با ذکر این مثال‌ها می‌خواهند اولاً ثوب تکبر را از تن حکمای جدید که غره دست‌آوردهای علمی خویش شده اند به در آورند و به ایشان گوشزد نمایند که پیشینیان شما هم دست‌آوردهایی داشته اند که شما نداشتید؛ و ثانیاً با ذکر مراتب ایمان و ایقان حکمای قدیم به باری تعالی؛ آنان را متذکر دارند که منبع و مصدر حکمت؛ حکیم حقیقی یعنی خداوند است تا مبدا آنان در اثر مغرور شدن به پیشرفت‌های علمی خود؛ خویشتن را بی نیاز از خداوند علیم و بی نیاز پندارند؛ پدیده ای که متأسفانه امروز نمونه‌های پر شمار و بارز آن در میان برخی از دانشمندان کنونی مشاهده می‌شود و ملاحظه می‌گردد و یکی از علائم روشن‌فکری شمرده می‌

شود، امری که جمال قدم بیش از یک و نیم قرن پیش آن را پیش‌بینی نموده و گوشزد فرموده بودند.

در ادامه این لوح؛ آن حضرت باز هم مراتب احترام و تکریم خود را نسبت به حکمای حقیقی اظهار نموده و احباء را به رعایت شئونات و مقامات ایشان توصیه نموده و می‌فرماید: «ایاکم یا احبائی ان تنکروا فضل عبادی الحکماء الذین جعلهم الله مطالع اسمه الصانع بین العالمین.» یعنی ای احبای من مبدا فضل و دانش عباد حکیم من را انکار کنید، کسانی که خداوند ایشان را جایگاه طلوع و ظهور اسم «صانع» من بین جهانیان قرار داده است.

در قسمت‌های پایانی این لوح مبارک؛ جمال ابهی باز هم مراتب تعلق خاطر خویش را نسبت به جناب نبیل یادآور فرموده و با ذکر مصائب خویش با وی همدردی نموده و در خطابی صمیمانه به ایشان چنین می‌فرماید: «نبیلی لا تحزن من شیء افرح بذکری ایاک و اقبالی و توجهی الیک و تکلم معک بهذا الخطاب المبرم المتین. تفکر فی بلائی و سجنی و غربتی و ماورد علی و ما ینسب الی الناس الا انهم فی حجاب غلیظ.» یعنی ای نبیل من؛ از چیزی اندوهگین مباش؛ از این که تو را یاد میکنم و به تو توجه می‌کنم و با تو با این خطاب مبرم و متین سخن می‌گویم مسرور و خشنود باش. در بلا و زندانی شدن من و غربت من و آن چه که از مردم بر من وارد شد و از ایشان به من نسبت داده شد بیندیش. آگاه باش که ایشان در حجاب غلیظی (پشت پرده‌های ضخیمی) هستند.

آن چه که در این قسمت از این سخن ذکر شد؛ از جمله نمونه‌ها و نشانه‌هایی بودند در باره مناسبات جمال ابهی با حکما؛ و نظرات آن حضرت در باره این اندیشمندان؛ و همچنین در خصوص روابط مخصوص ایشان با یکی از این حکما و علماء جلیل، یعنی جناب نبیل، که با استناد به آن چه که در لوح «حکمت» در این خصوص آمده است ذکر گردیدند. بی تردید بحث در این باره بسیار است، اما در اینجا بیش از این بیان مختصر سخن بیشتر میسر نمی‌باشد.

مناسبات آن حضرت با اهل حکومت و سیاست

بعد از آن چه که در باره مناسبات حضرت بهاءالله با گروهی از صاحبان اندیشه یعنی حکما ذکر گردید؛ جای آن دارد که قدری هم به مناسبات آن حضرت با اهل حکومت و سیاست سخن به میان آید؛ هر چند که همه ایشان را نمیتوان از جمله اندیشمندان و فرهیختگان دانست و تنها قلیلی از آنان را در این میان می‌توان جای داد؛ چرا که علی رغم نظر افلاطون در رساله «جمهوریت» خویش؛ در باره این که

حکومت تنها در شأن «حکما» است؛ مع الاسف در طول تاریخ به ندرت اتفاق افتاده است که حاکم حکیمی بر سرزمینی حکومت نماید. اما اگر صاحب حکمت و اندیشه بودن را امری نسبی بدانیم شاید بتوانیم بعضی از سیاستمدارانی را که در دوران حیات عنصری جمال قدم می‌زیستند به نحوی از صاحبان اندیشه بدانیم و آنگاه در باره نظرات آن حضرت و مناسباتشان با ایشان قدری صحبت بداریم.

در مقدمه این محث باید گفت که تنها سیاستمدار صاحب اندیشه و فرهیخته ای که هم عصر جمال قددم بود و ایشان بیش از همه به نیکی از او یاد کرده اند و مقامش را ستوده اند «قائم مقام فراهانی» است که در بیانی در رابطه با او چنین می‌فرمایند: «از حضرت محمد شاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر؛ اول نفی سلطان ممالک فضل و عطا حضرت نقطه اولی و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء.» (مجموعه اشراقات، ص ۷۰) که این بیان مبارک، اشاره به فرمان سرگونی حضرت نقطه اولی به جبال آذربایجان و دستور قتل قائم مقام فراهانی صدر اعظم محمد شاه از جانب او دارد.

این که حضرت بهاءالله در این بیان؛ قتل قائم مقام را به عنوان یک عمل منکر در کنار زشتی نفی و سرگونی مظهر ظهور الهی یعنی حضرت نقطه اولی قرار می‌دهند و همچنین او را سرآمد و آقای فضائی چون تدبیر و انشاء برمی‌شمارند، خود نشان از جایگاه بلند و شامخی دارد که وی در منظر جمال ابهی دارا بوده است. آن حضرت در این بیان وی را «سید مدینه تدبیر و انشاء» خطاب می‌فرمایند. لذا لازم است که ضمن بیان شرح مختصری در خصوص زندگانی این سیاستمدار صاحب اندیشه، در باره فضائی که آن حضرت به او نسبت داده اند نیز قدری صحبت بکنیم.

ابوالقاسم فراهانی ملقب به قائم مقام در سال ۱۱۵۸/هـ؛ ۱۷۷۹/م در یکی از روستاهای اراک به دنیا آمد. پدر و اجداد او در ادوار قاجاریه و زندیه و صفویه همه دارای مناصب دولتی و صاحب فضل و کمال بودند. بعد از فوت پدر ابوالقاسم، به فرمان فتحعلی شاه لقب «قائم مقام» را که متعلق به پدر او بود به ابوالقاسم فرزندش داده شد. در دوره فتحعلی شاه پیشکار و یار شاهزاده عباس میرزا و در جنگ اول ایران و روس همراه وی بود. بعد از این جنگ که به ناکامی ایران انجامید؛ فتحعلی شاه به جهت مشورت در مورد ادامه جنگ و یا ترک مخاصمه؛ دستور انعقاد جلسه مشورتی داد که قائم مقام هم در آن شرکت داشت. همه حاضرین در جلسه موافق ادامه جنگ بودند مگر قائم مقام که به شدت با آن مخالفت کرد. لذا

او را به جانبداری از روسیه و داشتن روابط مخفیانه با آن دولت متهم نمودند و به مشهد تبعید کردند.

بعد از شکست مفتضحانه ایران از روسیه در جنگی دیگر، فتحعلی شاه او را احضار و از وی استمالت و دلجوئی نموده و مأمور انعقاد قرارداد صلح با روسیه نمود. هرچند که از قرارداد ترکمانچای به عنوان معاهده ای ننگین یاد می‌شود ولی عده ای معتقدند که بعد از آن شکست مفتضحانه، ایران در شرایطی قرار داشت که تمامیت ارضی کل مملکت در معرض خطر شدید قرار داشت و پیمان مزبور مدبرانه‌ترین و هوشمندانه‌ترین قراردادی بود که می‌توانست در آن شرایط ناگوار؛ تا حد ممکن از خطرات و اضرار بیشتر برای کشور ایران جلوگیری نماید.

بعد از وفات عباس میرزا، محمد میرزا به سمت ولیعهدی انتخاب گردید که قائم مقام نیز در خدمت وی بود و بعد از وفات فتحعلی شاه که محمد شاه به سلطنت رسید، قائم مقام به سمت صدارت عظمی منصوب شد. اما از آنجا که مخالف نفوذ دولت انگلستان در ایران بود لذا همان تهمت گذشته را بر او وارد آوردند و او را دست نشانده روسها خواندند و محمد شاه را نسبت به او آن چنان ظنین نمودند که دستور قتل او را داد و نهایتاً بنا به فرمان شاه در سال ۱۲۱۴ه/ش؛ ۱۸۳۵م؛ به قتل رسید (در آن تاریخ هیجده سال از سن حضرت بهاءالله می‌گذشت).

در مورد خدمات فرهنگی قائم مقام به دو مورد اشاره می‌شود. اول آن که وی مکاتبات دولتی و درباری را که بسیار پیچیده و مغلق بودند به نثری ساده و روان تبدیل کرد، نثری که بعد از او درباریان و مقامات دولتی از آن تبعیت نمودند، و باید گفت از این لحاظ قائم مقام صاحب سبک بود و در نویسندگی در آن زمان تحولی اساسی ایجاد نمود و مجموعه منشئات و رسائل قائم مقام که بر جای مانده است گویای این سخن است. دیگر آن که وی در خطاطی تحولی به وجود آورد و اصول خط شکسته را به خط نستعلیق نزدیکتر کرد و هرچند که خود در این هنر سرآمد نبود ولی در نگارش آن خط، ابتکاراتی را ایجاد نمود و تغییراتی را به وجود آورد که سرمشق خطاطان بعد از او شد. اینها همه قرائن و نشانه‌هایی هستند در ارتباط با آن چه که حضرت بهاءالله در تجلیل این مرد بزرگ تاریخ ایران، چه در عرصه هنر و چه در عرصه سیاست بیان فرموده اند.

یکی دیگر از سیاستمداران و دولت‌مردان ایران که او نیز تا حدودی ادیب و فرهیخته بوده و حضرت بهاءالله به مناسبتی با وی ارتباط برقرار نمودند «سعید خان مؤتمن الملک» وزیر امور خارجه ایران در دوران طولانی بین سالهای ۱۲۹۰-

۱۲۶۹ و ۱۳۰۱-۱۲۹۷ ه/ق است، یعنی همان کسی که با امر مبارک مخالفت می‌نمود و به حضور حضرت بهاءالله بالواسطه عریضه ای نگاشت و با ظاهری دلسوزانه به ایشان خاطر نشان داشت که خطراتی آن حضرت را تهدید می‌نماید و از ایشان خواست که از بغداد دور شوند تا از آسیب‌های احتمالی جان به در برند. آن چه که در این رابطه کنجکاوی انسان را بر می‌انگیزد نحوه و شیوه پاسخی است که جمال قدم در طی لوحی به خواسته‌های او می‌دهند، لوحی که یکی از زیباترین و ادیبانه ترین آثار جمال مبارک بوده و به «شکر شکن» معروف است، چرا که خود آن حضرت در توصیف و ستایش شیرینی بیان در این لوح مبارک، در صدر آن، این بیت از حافظ را شاهد می‌آورند که:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند فارسی که به بنگاله می‌رود.
هر چند که بعضی معتقدند که مخاطب این لوح شخص دیگری بوده است، اما مضامین لوح که دلالت بر پاسخ‌گویی آن حضرت در قبال خطراتی که در نامه مذکور به ایشان یادآور شده بود، و خطاب بسیار محترمانه در ابتدای لوح و شیوایی و زیبایی بی حد و حصر کلام آن، بیشتر ما را متقاعد می‌نماید که مخاطب اصلی آن کسی جز میرزا سعید خان انصاری یا گرم رودی نبوده است که علاوه بر آن که یک دولت‌مرد مهم بوده، به قول برخی از فرهیختگان و از جمله «علی اکبر دهخدا» در انشاء و حسن خط و احاطه بر اشعار عربی و فارسی نیز در عهد خود کم‌نظیر بوده است (لغت‌نامه دهخدا، سر واژه: سعید خان).

هم چنان که از قبل اشاره شد در این لوح مبارک حضرت بهاءالله در واقع جواب مکتوبی را می‌دهند که در طی آن خطراتی را که آن حضرت را تهدید می‌نموده است به ایشان یاد شده بود و شاید این چنین لازم می‌نمود که جمال ابهی^۱ نیز پاسخ این تهدید ضمنی و سیاست‌مدارانه را به نحوی دیگر و به قول معروف به زبان دیپلماسی می‌دادند. اما ایشان روشی دیگر بر می‌گزینند و با توجه به این که مخاطب سخنشان یک رجل سیاسی اهل ادب بوده است با بیانی ادیبانه و عارفانه جایگاه و مقصد خویش را برای او بیان نموده و تهدیدات او را پاسخ گفته و ضمن تأیید گفته‌های او در مورد خطراتی که آن حضرت را احاطه نموده بوده است، خطاب به وی چنین می‌فرمایند: «مکتوب آن جناب بر مکمن فنا و اصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آن چه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست، ولکن محبان کوی محبوب و محرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند؛ از بحر تسلیم؛ مرزوقند و از نهر تسنیم مشروب و رضای دوست را به دو

جهان ندهند و فضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل ننمایند؛ زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند...» (دریای دانش، ص ۱۴۷).

ملاحظه می‌نمائید که در بیانات مذکور چگونه جمال ابهی جواب تهدیدات ضمنی مخاطب لوح را با بیانی ادیبانه و در عین حال عارفانه و در منتهای روحانیت پاسخ می‌گویند که خود مُبیین شیوه رفتاری بزرگوارانه آن حضرت با مخاطب لوح است. یکی دیگر از فرهیختگان سیاسی که در آثار مبارکه حضرت بهاءالله از او نام برده شده و ذکر خیری از وی شده است «میرزا حسین خان مشیر الدوله» وزیر مختار یا سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی، در هنگام سرگونی آن حضرت به اسلامبول است. آن حضرت در بیانی در باره نحوه ورود خود به اسلامبول و رفتار مشیر الدوله با ایشان و همچنین نظرشان در باره وی چنین می‌فرمایند: «این مظلوم را مرحوم مغفور حضرت مشیر الدوله میرزا حسین خان غفرالله له شناخته بود و البته نزد اولیای دولت تفصیل ورود این مظلوم را در آستانه (اسلامبول) و اقوال و اعمالش را ذکر فرموده. یوم ورود میهماندار دولت حاضر؛ و ما را به محلی که مأمور بود برده؛ فی الحقیقه کمال محبت و عنایت از جانب دولت نسبت به این مظلومان ظاهر و مشهود؛ یوم دیگر شاهزاده شجاع الدوله و میرزا صفا به نیابت مرحوم مغفور مشیر الدوله وزیر مختار تشریف آوردند... و این عمل حضرت مرحوم مغفور اعلی الله مقامه نظر به دوستی این مظلوم نبوده، بلکه نظر به مقتضیات حکمت و خدمتی که سرّاً در نظر داشته اند بوده. شهادت می‌دهم که در خدمت دولت امین بوده؛ به شأنی که خیانت در عرصه اش راهی و مقامی نبوده؛ و سبب ورود این مظلومان در سجن اعظم هم او بوده؛ ولیکن چون در عمل خود صادق بود؛ لائق ذکر خیر است...» (لوح شیخ نجفی، ص ۵۱).

یکی از نکات مهمی که در این بیان جمال ابهی نظر را جلب می‌نماید؛ عناوین بسیار محترمانه و مشفقانه ای چون «حضرت مشیر الدوله» و یا «غفر الله له» و یا «مرحوم مغفور» است که آن حضرت تحت آنها از مشیر الدوله یاد می‌نمایند؛ به خصوص هنگامی که به یاد بیاوریم که در هنگام نزول این بیانات؛ وی در قید حیات نبود و طبیعتاً مقام و قدرت و منصبی در این عالم نداشت.

ذکر خیری که حضرت بهاءالله در این بیان از مشیر الدوله می‌فرمایند و تجلیلی که از خدمات وی به این مملکت می‌نمایند علی رغم آن که هم او بود که موجب سرگونی حضرتشان به اُخر مدین عالم، یعنی مدینه عکا، شد؛ درس بزرگی از جهت نحوه

قضاوت و شیوه‌های رفتاری برای ما اهل بهاء است که در مورد دولت‌مردان علی‌رغم مظلومی که بر ما روا می‌دارند؛ با انصاف قضاوت نمائیم و مناسباتمان را با ایشان بر این اساس تنظیم نمائیم. همچنان که حضرت عبدالبهاء، مثل اعلای امر مبارک، در بیانی در مورد میرزا تقی خان امیر کبیر چنین می‌فرماید: «میرزا تقی خان صدر اعظم با آن که ظلمی بر امر کرد که تا به حال کسی چنین نکرده؛ مع‌هذا در امور سیاسی و مسائل ملکی اساسی گذارد که واقعاً نهایت متانت را داشت و حال آن که در هیچ مدرسه‌ای از اروپا داخل نشده بود...» (بدایع‌الآثار، ج ۲، ص ۱۴۴). آن چه از بیانات فوق فهمیده می‌شود آن است که علی‌رغم آن که حضرت بهاءالله در آن زمان منفی و مورد خشم و تعرض دولت ایران بوده اند؛ معذالک مشیر الدوله در مناسبات خود با آن حضرت مراتب احترام را مرعی می‌دارد. باید گفت که وی بعدها و در اواخر حیاتش در جمعی که در آن یکی از برادران ناتنی حضرت بهاءالله حضور داشته است صراحتاً از آن حضرت تجلیل می‌نماید و مقام ایشان را به عنوان یک ایرانی وطن‌پرست که موجب عزت و وطن‌خویش بودند می‌ستاید.

در باره میرزا حسین خان مشیر الدوله و خدمات او و اندیشه‌های اصلاحی او برای ایران و آن چه که موجب تکریم و تجلیل جمال قدم از وی شده است سخن بسیار است و در این خصوص می‌توان از جمله به مقاله «از مدنیه تا سیاسی» اثر دکتر شاپور راسخ مندرج در مجلد ششم سفینه عرفان مراجعه نمود.

در باره مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه در میان دولت‌مردان و حاکمان سخن بسیار است که ذکر آنها در این مقاله مختصر نمی‌گنجد. تنها می‌توان به این نکته اشاره نمود که آن حضرت هر جا که اندیشه و یا فرمان و یا عمل حکمت‌آمیزی را از فرمان‌روا و حاکمی مشاهده فرموده اند آن را ستوده اند و قدر نهاده اند. از جمله در این باره می‌توان به ملکه ویکتوریا اشاره نمود که جمال ابهی در لوحی خطاب به او؛ اقدامات ملکه را در لغو برده‌داری و همچنین تشکیل مجالس شور ستوده اند و از آن تجلیل فراوان فرموده اند. نکته مهم در این لوح آن است که حضرت بهاءالله در آن؛ اعضاء و اصحاب این مجالس شورا چه در انگلستان و چه در دیگر نقاط دنیا مورد خطاب قرار داده اند و برای آنها شرائط و وظایفی را تعیین فرموده اند و در این خصوص چنین می‌فرماید: «طوبی لمن یدخل الجمع لوجه الله و یحکم بین الناس بالعدل الخالص الا انه من الفائزین. یا اصحاب المجالس هناک و فی دیار اخری تدبروا و تکلموا فیما یصلح به العالم و حاله لو کنتم من

«المتوسمین» می‌فرمایند خوشا به حال کسی که به خاطر خشنودی خداوند وارد آن جمع (مجلس شوری) بشود و بین مردم به دادگری و عدل خالص داوری نماید. آگاه باشید که او (چنین شخصی) از کسانی است که به خشنودی خداوند رسیده است و فائز شده است. ای اعضا و اصحاب مجالس شور در آنجا (انگلستان) و در دیار دیگر؛ تدبیر و اندیشه نمائید و در آن چه که (به واسطه آن) دنیا و حال آن اصلاح می‌شود سخن بگوئید؛ اگر اهل دقت و تفرس هستید.

بیانات بعدی آن حضرت خطاب به اعضاء این مجالس، بعد از آن که می‌فرمایند «انظروا لعالم کهیکل الانسان انه خلق صحیحا...» مفصل است که بحث در باره این بیانات که در واقع خطاب به اعضاء همه مجالس عالم و گروهی از فرهیختگان جهان در این مجالس شور می‌باشد حائز اهمیت فراوان بوده و نمونه ای از نگاه و نظر منظر اکبر در باره مجالس مذکور و وظائف اصحاب آن است که خود بحث مستقلی را می‌طلبد.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل شعر و هنر

در اینجا نمیتوان از مناسبات جمال ابهی با صاحبان اندیشه سخن گفت و ذکری از مناسبات حضرتشان با شعرا و دیگر هنرمندان ننمود. در میان مظاهر مقدسه شاید آن حضرت تنها نفس مقدسی بودند که نه تنها مرحمت و احترامی بی انتها برای شعرا قائل بودند، بلکه خود سراینده اشعاری عرفانی و نغز و زیبا و دارای معانی روحانی ای بودند که طی گذشته و حال و قرون آینده الهامبخش اهل شعر و عرفان بوده و خواهند بود.

علاوه بر سرودن قصایدی چون «رشح عماء» و «عز ورقائیه» و مثنوی‌هایی نغز و دلنشین از جانب جمال ابهی؛ هم چنان که اشاره شد حضرتشان به شعرا نگاهی بسیار پر ملاحظت و احترام‌آمیز داشتند، چرا که در بخش قابل توجهی از آثار خویش؛ در جهت ابلاغ پیام الهی اشعار ایشان را کم و بیش نقل فرموده اند و با نقل این اشعار در میان آثار الهیه نه تنها این سروده‌ها را، بلکه سراینده‌گان آنان را نیز، جاودانه نموده و علاوه بر ایرانیان؛ ایشان را به سایر مردم جهان معرفی فرموده اند. ابن فارض، شاعر پر افتخار عرب، افتخاری بیش از این ندارد که جمال ابهی بر مبنای قصیده تائیه او قصیده ای را بسرایند و حافظ منقبتی بیشتر از آن نمی‌تواند تصور نماید که آن چنان فائز به لطف حق گردد که مظهر ظهور کلی الهی بر صدر لوح خویش یعنی لوح «شکر شکن»؛ بیتی از اشعار او را نشانند و یا آن که لوحی از الواح خود چون لوح مریم را با بیتی از غزلیات او پایان بخشد. سعدی سعادت‌ی برتر

از این ندارد هنگامی که مظهر امر الهی در آثاری چون «هفت وادی» و «چهار وادی» اشعار او را برای بیان پیام الهی ذکر نموده و به طراز قبول و خوشنودی خویش مزین فرموده و به یکی از غزلیات او که با این ابیات آغاز می‌شود چنان نظر ملاطفت‌آمیزی را نشان می‌دهند که بخشی از آن را در «هفت وادی» و بخشی دیگر را در «چهار وادی» ذکر می‌فرمایند:

چشم خدا بر تو ای بدیع شمایل	یار من و شمع جمع و شاه قبایل
پرده چه باشد میان عاشق و معشوق	سد سکندر نه مانع است و نه حائل
قصه لیلی مخوان و غصه مجنون	عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل
نام تو میرفت عارفان بشنیدند	هر دو برقص آمدند سامع و قائل

مولوی در ملکوت جاودانی سماعی عاشقانه دارد وقتی که می‌بیند مظهر جمال و عشق الهی اشعار مثنوی او را زیب الواح خویش می‌نماید و شاعری چون سنائی؛ ثنائی را بیش از آن در حق خود نمی‌بیند هنگامی که اشعارش خوش‌آیند حضرت حق قرار می‌گیرند و در دل آثار الهیه می‌نشینند.

به راستی در هیچ یک از ادوار الهی؛ شاعران راستین این چنین مورد لطف و مرحمت مظهر کبریائی قرار نگرفته اند و چنان قدر و منزلتی نیافته اند که اشعارشان به طراز قبول حق مزین شوند و این منقبت را بیابند که در متن آثار الهی قرار گیرند. برای دریافت این معنا و جهت کسب اطلاع کافی و مستوفی در باره اشعار این شعرا در آثار بهائی؛ میتوان به کتاب «مآخذ اشعار در آثار بهائی»، اثر دکتر وحید رافتی، مراجعه کرد و اطلاعات بسیار گسترده‌تری را کسب نمود.

علاوه بر مناسبات زیبا و همدلی نزدیکی که جمال ابهی با اهل ادب و هنر و این گونه از صاحبان اندیشه در ادوار ماضیه داشتند؛ هنر پروری و تأییدات حضرتشان بر کار هنرمندان موجب آن گردید که در همان سالیان اولیه ظهور و در دوران حیات عنصری آن حضرت؛ در میان پیروان ایشان هنرمندانی بزرگ چه در زمینه شعر و ادب و چه خط و چه موسیقی پا به عرصه هستی گذارند و آثار زیبایی خلق نمایند و در عرصه هنر شهره آفاق گردند؛ که شرح حال هر یک از این سرآمدان هنر؛ مفصل؛ و در این مقاله مختصر نمی‌گنجد و خود موضوع تحقیقی جداگانه و وسیع است. از جمله در این باره می‌توان به کتاب «شعرای قرن اول بهائی» مراجعه نمود.

بی تردید اعلان رسمی مظهر ظهور الهی در ام‌الکتاب مبنی بر حلال بودن موسیقی در شریعت بهائی؛ خود عاملی اصلی و اساسی بود که موجب گردید عده ای از

پیروان صاحب استعداد حضرت بهاءالله در دوران سیاه حرمت و ممنوعیت این رشته از هنر؛ به سوی آن روی آرند و در دوران حضرت عبدالبهاء از میان پیروان این آئین؛ سرآمدانی در هنر موسیقی چون میرزا عبدالله؛ موسیقی‌دان شهیر ایرانی سر برآورند و نقشی مهم در نشر هنر موسیقی ایفا نمایند.

مناسبات حضرت بهاءالله با اهل اندیشه از میان هنرمندان می‌تواند مبحثی مستقل باشد و نوشتن رسالات متعددی را از جانب متخصصین در هر یک از رشته‌های هنری به خود اختصاص دهد. لذا در این مقاله به همین یادآوری مختصر بسنده می‌گردد.

مناسبات حضرت بهاءالله با علمای اندیشمند

اما مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه از میان علماء و رهبران مذهبی نیز می‌تواند مورد و گزینه ای باشد که در این مقاله مورد توجه قرار گیرد.

هر چند که در آثار مبارکه بیشتر از علماء سوء سخن به میان آمده است، اما در دوران حیات عنصری حضرت بهاءالله، بودند نادر علمائی که از جمله راشدین بودند و مورد عنایت و توجه حق قرار گرفتند. و یا از میان ایشان بودند کسانی که اگر حمایتی از امر مبارک نمودند لا اقل در اذیت و آزار احباء با دشمنان امر همدستان نگشتند.

از این میان می‌توان از شیخ مرتضی انصاری مجتهد اعلم ساکن در عتبات عالیات نام برد که حضرت بهاءالله در بیانی در باره وی چنین می‌فرماید: «... علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند ابدأ متعرض این عبد نشده اند؛ چنان چه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایت؛ در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند. نسال الله ان یوفق الکل علی ما یحب و یرضی ...» (لوح سلطان ایران).

آن چه که از این بیان مبارک مستفاد می‌شود آن است که در دوره جمال مبارک علمائی بوده اند که از کأس انقطاع نوشیده بودند و از این میان آن حضرت از شیخ مرتضی انصاری نام می‌برند و نخست در حق او دعا می‌فرمایند. آن چه را که ما از شیخ مذکور در مورد رفتارش با جمال ابهی در تاریخ سراغ داریم مربوط می‌شود به اجتماع علما در عتبات عالیات جهت مخالفت با امر مبارک و این که شیخ مرتضی نه تنها حاضر نشد در این جمع شرکت نماید و با سایر علماء همراهی نماید، بلکه پیکی را حضور مبارک اعزام داشت و آن حضرت را از دسیسه‌های آنان آگاه نمود. اما در بیان فوق، حضرت بهاءالله از استمرار این روابط محبت‌آمیز در گذشته سخن به میان آورده و می‌فرماید «در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند» که

نشان می‌دهد این روابط و دینه تنها به همان یک بار و محدود به همان واقعه ای که ذکر شد نبوده است، بلکه احتمالاً در خفا و به صورت حکیمانه ای ادامه داشته است. همان گونه که اشاره شد به نظر می‌رسد که علمای دیگری هم در دوره جمال مبارک بوده اند که کما بیش از کأس انقطاع نوشیده بودند. از این میان شاید بتوان میرزای شیرازی را نام برد که از علمای مشهور و از بستگان نزدیک حضرت نقطه اولی بود و به امر آن حضرت مؤمن شده بود، اما ایمان خود را مخفی نگاه می‌داشت هر چند که عده ای معتقدند که وی به امر حضرت بهاءالله هم مؤمن گردیده بود اما ایمان خود را پنهان می‌نمود و گویا در اواخر حیات چون بیش از حد به مادیات مشغول شده بود حضرت بهاءالله به واسطه یکی از مؤمنین وی را متذکر و نصیحت می‌فرمایند.

یکی دیگر از این علمای راشدین که در دورانی از حیات عنصری حضرت بهاءالله هم‌زمان با ایشان می‌زیست و در سال ۱۲۸۷ ه.ق یعنی اوائل دوران اقامت آن حضرت در عکا رحلت فرمود، حاجی سید جواد شیرازی، او نیز از بستگان حضرت اعلی و پسر عموی پدر آن حضرت بود که در سفر جناب قدوس به کرمان توسط ایشان به امر حضرت نقطه اولی ایمان آورد. هر چند که وی همیشه ایمان خود را مکتوم می‌داشت اما بنا به شواهد تاریخی تا آخرین سال حیات خود با توجه به جایگاهی که به عنوان امام‌جمعه کرمان داشت در احیان شاداند و گرفتاری‌های احباء همواره مدافع آنان بود و در همان واپسین سال باعث استخلاص بعضی از پیروان اولیه جمال مبارک از زندان وکیل‌الملک ثانی حاکم کرمان گردید و به فرزندان خود که بعد از او یکی بعد از دیگری به سمت امامت جمعه منصوب شدند نیز سفارش نموده بود که با احباء با مدارا رفتار نمایند و آنان نیز چنین کردند.

از جمله چنین علمائی میتوان از حاج احمد مجتهد، متوفی به سال ۱۲۹۵ ه.ق؛ ۱۸۷۸م نام برد. وی که از علماء منتفذ زمان خود و مخاطب توقیعی از حضرت نقطه اولی بود، هر چند که او به امر آن حضرت ایمان نیاورد ولی توقیع مبارک را با کمال احترام پذیرفت و تا پایان عمر قدمی در مخالفت با امر مبارک برنداشت و متعرض احباء نشد و با ایشان به مدارا رفتار نمود. او نیز هم‌عصر جمال ابهی بود. در اواسط دوران اقامت هیکل مبارک در عکا صعود نمود.

شاید بتوان تحت این عنوان در بیان مبارک یعنی «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده اند ابداً متعرض این عبد نشدند» چند تنی دیگر از این علما را نیز نام برد که ذکر نام ایشان و تحقیق در باره احوالات آنان خود موضوع تحقیقی جالب

و جاذبی است. جالب بودن و تازه بودن این تحقیق از این جهت است که در گذشته ایام توجه ما بیشتر به علمائی بوده است که به مخالفت با امر مبارک برخاسته اند و معمولاً نام چنین علمائی بر سر زبان ما بوده است و از کسانی که در آن شرایط دشوار اجتماعی و جو شدید مخالفت بر علیه امر مبارک، حد اقل متعرض حضرت بهاءالله و پیروان ایشان نشده و با دشمنان امر همداستان نگشته اند کمتر سخن به میان آمده است.

اما در باره مناسبات حضرت بهاءالله با علمائی که متعرض ایشان و احبای آن حضرت شدند می توان از یکی از آنان که در دوران حیات خود از متعرضان به جمال ابهی^۱ و بندگان او بود و مخالفت های شدیدی بر علیه امر مبارک نمود یعنی «شیخ محمد تقی نجفی» مخاطب لوح موسوم و معروف به «شیخ» نام برد. در باره این لوح مبارک و مضامین مندرج در آن محققین بهائی مقالات متعددی نوشته اند، اما علاوه بر آن چه که در این اثر مورد توجه محققین بوده است، آن چه که نظر نگارنده را جلب می نماید نحوه مواجهه حضرت بهاءالله با این دشمن عنود و لدود امرالله در این لوح، و رفتارشناسی هیکل مبارک با چنین شخصی و با چنین سابقه ای در این اثر می باشد.

این که چرا چنین اثر عظیمی که محتوای آن بیشتر خطاب به احبای الهی بوده و در بر دارنده گزیده هائی از آثار نازله در قبل است و در بعضی از موارد مسائل درونی و حتی خصوصی جامعه امر و خانواده هیکل مبارک همچون مخالفت ها و معاندت های برادر ناتنی آن حضرت، یعنی میرزا یحیی، در آن ذکر شده است؛ خطاب به دشمن نامحرمی چون شیخ محمد تقی نازل شده است؛ جای تفکر بسیار دارد، هر چند که از قول حضرت مولی الوری^۱ نقل شده است که حکمت این امر اتمام حجت با مخاطب این لوح بوده است. اما در این خصوص این پرسش می تواند مطرح گردد که آیا این اتمام حجت (استغفرالله) جنبه صوری و رفع تکلیف داشته است و یا آن که همچنان که از محتوای لوح مذکور مستفاد می گردد؛ حق امیدوار بوده است و محتمل می دانسته است که شیخ مذکور متنبه و بیدار گردد و دست از مخالفت با امر الهی بردارد و حتی بر نصرت این امر مبارک قیام نماید.

بی تردید شأن حق آن نیست که با بندگان خود اتمام حجتی ظاهری بنماید و همچنین تکلیف نیز برعهده بندگان است نه خداوند ذوالجلال که بخواهد از خود رفع تکلیف نماید. لذا باید اذعان نمود آن چه را که لسان عظمت در این لوح مبارک به رسم اتمام حجت با شیخ مذکور بیان فرموده اند از سر دل بستگی و امید بوده است؛ امیدی

که مبتنی بر اقتداری الهی می‌باشد؛ چرا که قدرتی بی‌منتهی لازم است تا بتوان بر مبنای آن به چنین شخصی چون شیخ محمد تقی نجفی با چنان سوابق ممتدی در سوء رفتار و مخالفت با امر مبارک؛ امیدی چنین قدرتمند داشت.

در لوح موسوم به شیخ؛ در قسمت‌های متعددی از آن؛ جمال ابهی به مناسبت‌های مختلفی شیخ مذکور را مورد خطاب قرار می‌دهند که ذکر همه این موارد و بحث در باره آنها خود نوشتن رساله مستقلی را طلب می‌نماید. لذا در اینجا تنها به موارد معدودی از آن موارد که مبین نمونه‌هایی از روش تعامل جمال قدم با شیخ مذکور است؛ اشاره می‌شود.

در بخش اولیه این لوح و بعد از خطبه آغازین خطاب به وی می‌فرمایند: «یا ایها العالم الجلیل اسمع نداء المظلوم انه ینصحک لوجه الله و یعظک بما یقربک الیه فی کل الاحوال انه هو الغنی المتعال. اعلم ان الاذان خلقت لاصغاء النداء فی هذا الیوم الذی کان مذکور فی الکتاب و الزیر و الالواح. فی اول الامر طهر نفسک بماء الانقطاع و زین رأسک لاکلیل التقوی و هیکلک بطراز التوکل علی الله. ثم قم عن مقامک مقبلاً الی البیت الاعظم مطاف من فی العالم من لدن مالک القدم و قل الاهی الاهی...»

ملاحظه می‌فرمائید که در این بیان جمال قدم شیخ مذکور را با عنوان شامخ «یا ایها العالم الجلیل» خطاب می‌فرمایند. هر چند که او را با توجه به سوابقش می‌توان در زمره «جهلای معروف به علم» منظور داشت، اما شاید بتوان گفت که در اینجا حق ضمن رعایت احترام جایگاه او به عنوان یک پیشوای مذهبی؛ انتظارات خود را از وی؛ و آن چه را که او باید و میتواند باشد؛ بیان می‌دارند. در بخش دوم این بیان می‌فرمایند بشنو ندای این مظلوم را؛ او تو را به خاطر رضای خدا نصیحت می‌نماید (و نه به خاطر هیچ چیز دیگر) و بعد می‌فرمایند که در این روز همانا گوشها برای شنیدن ندای حق آفریده شده اند؛ روزی که از آن در زبر و الواح یاد شده است. سپس به او می‌فرمایند در ابتدای امر نفست را به آب انقطاع پاک و مطهر نما و سرت را به تاج انقطاع و هیکلت را به زیور توکل بر خدا مزین نما و سپس از جایت برخیز و رو به سوی بیت اعظمی نما که از جانب مالک قدم؛ مطاف اهل عالم قرار گرفته و بگو خدای من خدای من ... (لوح شیخ، ص ۳)

آن چه را که جمال قدم بعد از تمهید این مقدمه از شیخ می‌خواهند تا بر زبان راند و مناجات نماید؛ مناجات مفصلی است در نهایت توجه و ابتهال و تضرع و زاری و ابراز حسرت و پشیمانی به درگاه الهی همراه با برآوردن آه‌هایی از دلی سوخته که

شاید بتوان انجام این امور را تنها از عارفانی ربانی و دلسوخته و حسرت‌زده انتظار داشت و نه شیخی چون محمد تقی نجفی. اما شاید حق می‌خواهد این آیه قرآن را به یاد شیخ مذکور آورد آنجا که می‌فرماید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (سوره الزمر، آیه ۵۳). یعنی بگو ای بندگانم که زیاده بر خویشتن ستم روا داشته اید، از رحمت الهی نومید نباشید، چرا که خداوند همه گناهان را می‌بخشد، که او آمرزگار مهربان است.

آن چه که در این مناجات اهمیت دارد و جلب نظر می‌نماید آن است که جمال ابهی از زبان خود شیخ گناهان و خطاهای او را برمی‌شمارند و او را بر اعتراف به این خطایا و امیدارند و به خاطر ارتکاب آنها از او می‌خواهند که از خدا طلب مغفرت نماید.

اما هم چنان که اشاره شد خواسته جمال ابهی از خداوند متعال تنها بخشش گناهان و خطیات شیخ محمد تقی نجفی نیست، بلکه آن حضرت از خداوند طلب می‌نمایند که او را بر خدمت امر و آشکار شدن آن بین عباد موفق گرداند، چنان که در قسمتی از لوح شیخ می‌فرمایند: «یا شیخ ان المظلوم یسأل الله تبارک و تعالی ان یجعلک فاتح باب الانصاف و یظهر بک امره بین العباد انه هو المقتدر العزیز الوهاب.» (لوح شیخ، ص ۷۱). می‌فرمایند ای شیخ از خداوند تبارک و تعالی می‌خواهم این که تو را گشاینده در و باب انصاف قرار دهد و به واسطه تو امر او بین بندگان آشکار گردد، به درستی که او مقتدر و عزیز و وهاب است.

در بخشی دیگر از لوح مذکور جمال ابهی حتی شیخ را دعوت می‌نمایند که به محضر ایشان در سجن عکا مشرف گردد و ندای الهی را از فم اطهر بشنود و در این خصوص با وی اتمام حجت نموده و می‌فرمایند: «... تا وقت باقی و سدره مبارکه ما بین بریه باعلی النداء ناطق؛ خود را منع منما. توکل علی الله و فوض امورک الیه ثم احضر فی السجن الاعظم لتسمع ما لا سمعت الاذان شبهه و ترى ما لارات العیون و الابصار. آیا بعد از این بیان از برای احدی حجتی باقیست لا و نفس الله القائمہ علی الامر.» (همان، ص ۸۴)

و در قسمتی دیگر از این لوح خطاب به او می‌فرمایند: «... مثل شما امروز باید بر خدمت امر قیام نماید. ذلت این مظلوم و عزت شما هر دو به فنا راجع. جهد کن شاید فائز شوی به عملی که عرفش از عالم قطع نشود...» (همان، ص ۸۵) و به این ترتیب از او می‌خواهند که بر خدمت امر قیام نماید.

مواردی که جمال قدم در این لوح مستقیماً شیخ نجفی را مورد خطاب قرار داده اند و ضمن نصیحت و انذار و اخطار به او و اتمام حجت با وی، مراتب انتظار و امیدواری خود بر رستگاری او را بیان فرموده اند بسیار است که نشان از اهمیت این قسمت از مندرجات این لوح دارد. در اینجا باید خاطر نشان داشت که شیخ مذکور نقش بسیار مؤثری در تحولات سیاسی ایران در دوران حیات خود و بعد از خود و شکل‌گیری اسلام سیاسی داشته است که خود مبحث مستقل و مفصلی است و یکی از دلایلی که می‌توانسته است موجب شود که وی مخاطب این لوح قرار گیرد همان موقعیت ممتاز اجتماعی وی و تأثیرگذاری او بر حوادث آئیه ایران می‌باشد.

مؤخره

در این سخن سعی بر آن شد که تا حد ممکن روابط و مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه مورد تحقیق و تعمق قرار گیرند. بی تردید نحوه رفتار هیکل مبارک با این گونه از افراد و سیره مبارک در این باره می‌تواند درس‌ها و نکات بسیار آموزنده ای برای ما داشته باشد، مواردی چون رعایت احترام جایگاه هر یک از این صاحبان اندیشه و حرمت حوزه تفکر آنان چون عرفان و حکمت و هنر از جانب جمال مبارک؛ همراهی و همنوایی و همدلی و مامشات با افکار و آراء ایشان به صورت حکیمانه و تا حد ممکن؛ پیرایش ایشان از زواندی که می‌توانست باعث احتجاب آنان از حق گردد؛ نصیحت و انذار این نفوس و آراستن ایشان به صفات و سجایای رحمانی؛ بیان انتظارات آن حضرت از این صاحبان خرد و اندیشه در جهت خدمت به امر الهی و دلبستگی و امیدواری به کسب رضای الهی از سوی ایشان؛ حتی از جانب اعدای امرالله؛ خود از جنبه‌های بارز رفتارشناسی هیکل مبارک در مواجهه با این گونه از صاحبان خرد و نفوس مهمه است.

از آنجا که در این سخن تنها به مناسبات حضرت بهاءالله با صاحبان اندیشه و نخبگان اشاره شد؛ تذکر و یادآوری این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که آن حضرت لا اقل در دورانی از حیات خویش مراوده و رفت و آمد هدفمند با مردم عادی و اهل کوچه و بازار را نیز مد نظر خویش داده و به آن اهمیت بسیار می‌دادند. از جمله آن که در ایام اقامت در بغداد بعضی از روزها به قهوه‌خانه تشریف می‌بردند تا با مردم عادی نیز ارتباط برقرار فرمایند؛ که این امر مورد رضایت بعضی از اطرافیان ایشان نبود و موجب انتقاد برخی از نفوس؛ بخصوص طرفداران میرزا یحیی قرار گرفته بود که چرا آن حضرت در قهوه‌خانه که افرادی از طبقات پایین جامعه در آن رفت و آمد دارند و محل شرب دخان هم هست حضور می‌یابند و پاسخ هیکل مبارک

به ایشان همان پاسخی بود که حضرت مسیح به فریسیان داد وقتی که بر آن حضرت خرده گرفتند که چرا با افراد دون پایه جامعه و حتی گناهکاران و مجرمان مرادده دارد و او چون شنید فرمود: «... نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. لکن رفته این را دریافت کنید که رحمت می‌خواهم نه قربانی، زیرا نیا مده ام تا عادلان را بلکه گناهکاران را به توبه دعوت نمایم.» (انجیل متی، باب ۹).